

دوره دوم  
آذر ۶۵ شماره ۶

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

## یادداشت‌هایی بر وقایع روز

روند عمومی اوضاع در سطح بین‌المللی و به تبع آن در ایران است و از لحاظ جهت‌گیری سیاسی و عملی به هدف خلع سلاح کردن توده‌ها و آماده‌سازی زمینه برای کشاندن آنها بر زیر پرچم این یا آن قدرت امپریالیستی، با ایستادن در کنار این یا آن جناح درون حکومت ایران خدمت می‌کند. این امری بی‌اهمیت نیست و بهمین دلیل برخوردی عمیق، جدی و همه‌جانبه را از جانب کمونیستهای انقلابی جهت مرزبندی با عمده انحرافات رایج الزام آور می‌سازد. مقاله حاضر با این قصد نگاشته شده است.

چه عاملی مقامات آمریکائی را  
راهی تهران ساخت؟

"اگر ما ایران را به روس‌ها ببازیم، جهان بدو نیم تقسیم می‌شود. این یک عقبگرد وخیم برای ایالات متحده خواهد بود."  
- ریچارد لملز رئیس اسبق سازمان سیا و سفیر اسبق آمریکا در ایران.  
این واقعیتی انکارناپذیر است که با وقوع انقلاب ۵۷ و سقوط رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا بقیه در صفحه ۲

اگر قرار است "ارتباط پنهانی" دولت ریگان و حکومت جمهوری اسلامی چیزی را نشان دهد، همانا حدت بی‌بی بیش از پیش تضادهای سیستم جهانی امپریالیستیت. اگر قرار است اهداف استراتژیک نهفته در فرمک فارلین و تماس‌های مشابه آن، خطری را مورد تأکید قرار دهد، همانا خطر برپائی جنگ نوین تجدیدتقسیم جهان است. اگر قرار است دو دوزه بازی امپریالیسم آمریکا در مورد حکومت خمینی بر واقعیتی تأکید گذارد، آن واقعیت همانا جایگاه بر اهمیت منطقه خلیج و مشخصاً ایران در طرح تدارکات و برپائی جنگ جهانی سوم، برای هر دو بلوک متخاصم امپریالیستیت. و اگر می‌باید نتیجه‌ای کلی از اینهمه خارج‌و‌جنجال که حول مسئله ایران و آمریکا برپا شده حاصل نمود، همانا تشدید ضعف نظام جهانی امپریالیستی بواسطه اوج‌گیری تضادها و تناقضات ذاتی این نظام و پدیدار شدن فرصتهای طلایی در افق مبارزه طبقاتی - در ایران و جهان - برای دستیابی به پیشرفتهای عظیم انقلابی از جانب پرولتاریا و متحدان ستم‌دیده اش است. به این واقع هر طور دیگری که برخورد شود در بهترین حالت بیان برداشتی سطحی و ناقص از

نقدی بر نظرات 'حزب کمونیست'  
پیرامون بان‌اسلامیسم

ایران گیت

مقاله‌ای از حزب کمونیست انقلابی / آمریکا

راه‌کارگر و تکذیب نامه اسحق شمیر!

## گفتارها بجان هم افتاده‌اند، به آنها امان ندهیم!

وقایع هفته‌های اخیر در صحنه سیاسی ایران و نتایج دعوای درونی هیئت حاکمه رافقیست می‌توان آغازی بزرگ در تجدیدکشمکش و تلاش رقبای برای جارو کردن زیرپای یکدیگر بحساب آورد. نتیجه چنین کشمکش و تلاشی - حتی در کوتاه مدت - تعمیق شکاف درون حکومت و تضعیف شدید ارتجاع حاکم خواهد بود. اینک باید پرسید که آیا پیشروان طبقه کارگر قادر به درک این اوضاع هستند یا نه؟ و مهم‌تر از آن، آیا خواست، توان و سیاست بهره‌گیری از شرایط تضعیف ارتجاع را برای محکم کردن جای پای خود در مسیر کسب قهرآمیز قدرت سیاسی دارا هستند یا خیر؟ این سئوالی است که در برابر هر پرولتر انقلابی و آگاه قرار دارد. وظیفه کمونیست - همان‌طوره کردن تحولات پر اهمیت سیاسی و صرفاً و تفسیرشان نیست. آنان که به لزوم حرکت جهت کسب قهرآمیز قدرت و بی‌قراری حاکمیت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بر رانستای سوسیالیسم و باهدف کمونیسم در عرصه جهانی اعتقاد دارند، باید با هوشتیاری از فرصتهای بدست آمده برای برداشتن گام‌های عظیم تر در مسیر طولانی انقلاب مسلحانه نهایت استفاده را بنمایند. جناح‌های حکومتی بجان هم افتاده - اند، نیروهای نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی دچار تفرقه و تشتت گشته‌اند، دارنده‌های رقیب برخورد‌های مسلحانه را در میان خودشان پیش‌بینی می‌کنند و برای خلع سلاح کردن حریف و پیشدستی در وارد آوردن ضربه، نقشه‌ها بقیه در صفحه ۲

صفحه ۹

صفحه ۱۲

صفحه ۲۰

می‌ریزند. آن هرج و مرج و بلبشویی که برای بسیاری تنها در فردای مرگ خمینی مقصوب بود، امروز در دوران حیات وی تکوین می‌یابد و یک - باردیگر بر این واقعیت صحنه می‌گذارد که عاملی کیفیتاً قدرتمندتر و تعیین‌کننده تر از مرگ یک سردمدار حکومتی به اوضاع ایران شکل می‌دهد. این تشدید تضادهای اصلی در عرصه جهانی و روند - های در هم پیچیده دنیای امپریالیستی است که همچنان با قدرت تأثیرات عمیق و تکان دهنده خود را بر صحنه سیاسی ایران اعمال می‌کند. با بر ملا شدن "رابطه پنهانی" کاخ سفید و مقامات جمهوری اسلامی باردیگر دست بزرگ بحران نظام امپریالیستی در هدایت تحولات ناپایان گشته است. این روابط را برای توده های تشنه آگاهی، برای مردم ستم‌دیده و عاصی چگونه باید توضیح داد و چه نتایج معین سیاسی و عملی را در پیش پایشان نهاد؟ امروز همه از دستگیری نزدیکان منتظری و برخی عناصر مخالف خوان درون حکومت و خصوصاً از دستگیری ادامه دار شمار کثیری از فرماندهان سپاه و ارتش حرف می‌زنند، و دروغ - ها و عوامفریبیهای سران حکومت که دم از "پیروزی های عظیم در برابر شیطان بزرگ می - زنند" را در محافل و مجامع توده ای به باد مسخره می‌گیرند، ولی باید این نکته را نیز از نظر دور نداشت که گرایش بس عقب مانده در میان بخش‌هایی از مردم در حال شیوع است: هستند کسانی که با وجود تنفر عمیقشان نسبت به جمهوری اسلامی خوشخیالاتانه بهبود روابط ایران و آمریکا را بانزدیک شدن پایان جنگ ارتجاعی معادل می‌گیرند و بواسطه تنفرشان از جنگ و مصائب ناشی از آن، نهایتاً از این بهبود روابط احساس رضایت می‌کنند. باید متوجه شیوع چنین گرایشی بود و مبارزه با آن را مدنظر داشت. بدون میانه‌روی بی‌امان بقصد دود کردن و بهر او فرستادن این تخیلات انفجالی، آرزو، صحبت از خلق افکار عمومی در جهت برپائی انقلاب قهرآمیز بیهوده است. باید با تمام قوا از طریق افشاگریهای عمیق و زنده و واقعی توجیهات سازشکاری بخش - هائی از مردم با وضع موجود را در هم شکست. افشا - گری صرفاً شرح یا تکرار واقعیتی که هر شب از طریق رادیوهای خارجی و داخلی بگوش همگان می‌رسد، نیست. افشاگری اعلام اینکه "دیدید جمهوری اسلامی با آمریکا رابطه داشت" نیست. افشاگری، موضعگیری علیه این یا آن سیاست حاکمیت - بدون نشان دادن ریشه ها و علل هر موضع و عملکرد ارتجاع، و جایگاه آن در مناسبات حاکم در جامعه و جهان - نیست. و مهمترین همه، افشاگری تنها تحلیل از اوضاع، بدون نشان دادن راه تغییر انقلابی آن بدست توده های

منطقه خلیج عرصه ایست که در شرایط برپائی جنگ امپریالیستی نقشی مهم بازی خواهد نمود. این عرصه تاب‌دان حد اهمیت دارد که بنا به گفته تحلیلگران غربی و بشهادت واقعیات عینی مبارزه قطعی بر سر آن می‌تواند به جرقه آغازین جنگ جهانی سوم بدل گردد. بنابراین، بهبود روابط ایران و آمریکا به همان اندازه که از ضرورت کشیدن هیئت حاکمه اسلامی برای بلوک غرب حکایت می‌کند و ظاهراً پیشرفت - های معینی را نیز در این ارتباط با جناح حاکم نشان می‌دهد، به همان میزان نیز به عاملی جهت تشدید پیش از پیش تضادهای دو بلوک در سطح منطقه و بطور کلی در سطح جهان تبدیل خواهد گشت. این واقعیتی است که در سیر تحولات آتی جهان امپریالیستی و سیاستهای تدارک جنگی دو بلوک متخاصم تأثیرات خود را بوضوح اعمال خواهد کرد.

## در مذاکرات

تهران - واشینگتن چه گذشت؟

این درست است که دست قدرتمند بر جهان امپریالیستی و الزامات بلوک جنگی غرب مگ فارلین و همراهانش را روانه تهران ساخت، اما اینها "میهمانانی ناخوانده" نبودند که یکباره بر سر صاحبخانه نازل شده، حضور خود را بر وی تحمیل کنند. هیئت آمریکائی با دارو دسته ای کمیرادور طرف بود که با سوار شدن بر موج عظیم انقلاب ۵۷، خود را بر اریکه قدرت آویخت و بر ارکان نظام تحت سلطه میراث شاه تکیه زد. فرستادگان کاخ سفید به ضعف و استیصال بی‌حد و حصر رژیم اسلامی آگاهی داشتند و بر اسارت اینان در چنگال گرداب گریزناپذیر جنگ خلیج واقف بودند. از سوی دیگر، کمیرادور های اسلامی از سالها پیش چراغ سبز را بر فراز برج و باروی جمهوری اسلامی آویخته و تمامی قدرتهای امپریالیستی را به بهره برداری و کامجویی فرا می‌خواندند. سرکوب و حیثیانه نیروهای کمونیست و انقلابی و جنبش ای سی توده های مردم، عقد توافق نامه هائی نظیر قرارداد الجزایر مبنی بر آزادی گروگانهای آمریکائی و پرداخت خسارات، تجدید قرارداد - های قدیم یا انعقاد کنتراتیهای جدید اقتصادی با کمپانیهای انحصاری غرب، حجم بیسابقه واردات از کشورهای اروپائی و ژاپن و بلوک شرق، زدن چوب حراج بر نفت در بازار آزاد، تضرع و التماس در مقابل دروازه های دیپلماتیک، سیاسی غرب برای گشایش های تئین و بهبود و گسترش روابط، و بالاخره تماس های پنهان و آشکار با دست نشاندگان مستقیم امپریالیسم آمریکا برای تهیه جنگ افزار آمریکائی، نودهای بارز عملکرد و خصلت کمیرادوری جمهوری اسلامی بودند. آنچه برای کاخ سفید

ایران را بعنوان پایگاه مهم استراتژیک نظامی خود در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند از دست داد، هر چند سیستم کمیرادوری ایران اساساً دست نخورده باقی ماند، اوضاعی که در این نقطه از جهان بعد از بهمن ۵۷ وجود آمده و گماکان نیز ادامه دارد - از نقطه نظر منافع بلوک جنگی غرب و مشخصاً آمریکا بعنوان سرکرده این - بلوک - یک خلا قدرت منطقه ای است. تا اینجا قضیه، سوسپال امپریالیسم شوروی از اوضاع منطقه چندان ناخرسند نیست، هر چند جهت گیری و وابستگی بسیاری از کمیرادورهای اسلامی عمدتاً بیست بلوک غرب باشد. همان موقعیت استراتژیک پراهمیتی که ایران را به پایگاه امیر - یالیسم آمریکابدل ساخته بود، عاملی شد که بلوک غرب را به اقدامات و تدابیر مداوم برای جبران موقعیت از دست رفته و زمینه چینی برای انجام تعیین تکلیف قطعی در منطقه برانگیزد. استراتژیستهای آمریکائی این مسئله را از اواخر سال ۵۷ - وقتیکه معلوم شد دیگر شاه رفتنی است - مدنظر داشتند و نحوه برخورد به جریان خمینی را با هدف جلوگیری از تعمیق انقلاب از یکسو، و ممانعت از نفوذ شوروی در شرایط بحران انقلابی، تنظیم نمودند. از سفر ژنرال هایزر و ملاقاتش با بهشتی و دیگر چهره های اصلی جریان خمینی (قبل از سقوط شاه) گرفته تا مذاکرات بازرگان - برژنسکی در الجزایر (۱۳۵۸)، از فشار سیاسی و استقاده از چماق تهدید علیه جمهوری اسلامی گرفته تا ایجاد و توسعه کانال های مختلف سیاسی - اقتصادی و تسلیحاتی غربی - خصوصاً بعد از برپا شدن جنگ ایران و عراق - در دل حکومت خمینی، تماماً با هدف جحافل رساندن ضررهای ناشی از انقلاب ۵۷، و در درازمدت پر کردن خلا قدرت منطقه ای صورت گرفت. به گفته شخص ریگان در مصاحبه مطبوعاتی ۲۲ نوامبر امسال "اهمیت استراتژیک ایران" قرار گرفتن این کشور بر "مداردوستی با آمریکا و بلوک غرب" را الزام آور ساخته است. یا آنطور که کاسپاروایلیشبرگر وزیر دفاع ایالات متحده در آخرین اجلاس سران ناتو آبراز داشت: "ایران همان ایران است و چیزی از اهمیتی که در زمان شاه داشت، کم نشده. اگر نمی‌تواند از این منطقه پراهمیتی چشم ببوید."

آن "رازی" که در ماه گذشته برملا گردید نیز در ادامه اقدامات فوق الذکر و برراستای همین اهداف قرارداد است البته با در نظر گرفتن این فاکتور که طی چندساله اخیر تحولاتی صورت گرفته و کام هائی جدی از سوی هر دو بلوک امپریالیستی در مسیر تدارک جنگ نوین جهانی به پیش برداشته شده و اوضاع بین المللی را بشدت بحرانی ساخته است. در این میان،

جای تفکر و تعمق داشت - و کماکان نیز دارد - چگونگی برداشتن گام‌های نوین برای محکم کردن جای پا در ایران و منطقه، درست زیر چشم سوسیال امپریالیسم شوروی بود. جلوگیری از عکس العمل سریع و طرح تدابیر معین از سوی شوروی و متحدان عربش بیک علت مهم مخفی نگاهداشتن این روابط محسوب می شد. اگر واقعاً مک فارلین بعنوان خدمه هواپیما و با پاسپورت ایرلندی وارد تهران شده باشد، مسلماً اینکار را برای فریب مقامات تهران انجام نداده - چه اینان در واشینگتن و پایتخت های اروپا و ژاپن مذاکرات تهران را قبلاً با یکدیگر طرحریزی کرده بودند - و بنظر می آید که این آرتیست بازیهای ویژه بیشتر برای دورنگاهداشتن ماجرا از چشم های امنیتی روس ها و نیز جناح های مخالف درون هیئت حاکمه ایران صورت پذیرفته است.

بهر طریق، قراردادهای سیاسی و نظامی معینی پشت پرده بامضاء رسید که در مرکز آنها ۲ مسئله قرار داشت: (۱) تضمین ایران به آمریکا مبنی بر جلوگیری از ضربات نظامی شیعیان جنوب لبنان به افراد و مؤسسات آمریکائی (۲) تحویل جنگ افزارهای مورد نیاز ارتش ایران بر مبنای قراردادهای منعقد شده در زمان شاه و نیز انعقاد قراردادهای جدید در زمینه تحویل دستگاه های ویژه مخابراتی و جاسوسی، (۳) آزادسازی گروگانهای آمریکائی که در لبنان اسیرند.

این قراردادها با خود بهبود روابط سیاسی دیپلماتیک و انجام برخی اقدامات مکمل راهم بدنبال داشت. فی المثل، گسترده و با برنامه شدن همکاریهای امنیتی میان سرویس های اطلاعاتی در کشور در زمینه شناسائی و قلع و قمع نیروهای انقلابی و ضد امپریالیست اصیل، و همچنین در ضربه زدن به عوامل اصلی بلوک سوسیال امپریالیستی در ایران و منطقه.

۱. پشت پرده  
چگونه فاش گشت؟

در اینکه جمهوری اسلامی از منابع مختلف غربی سلاح تهیه می کرد، هیچکس شکی نداشت. حتی نام کشورهایی همچون اسرائیل و آرژانتین نیز در این معاملات مشخص گشته بود. از طرف دیگر بر همگان روشن بود که چنین معاملات و نقل و انتقالاتی نمی تواند از چشم دولت آمریکا دور بماند. آنچه در این بازی چندساله، نه من بسیاری افراد و جریانات سیاسی را بخود مشغول داشت - همانها که حالا با بر ملا شدن رابطه پنهانی کیچ و منگ شده اند - تبلیغات عوامفریبانه و گوشخراش طرفین مذاکره علیه یکدیگر و مشخصاً علیه مذاکره با یکدیگر بود. ریکان درست در بیهوده رفت و آمد فرستادگان نش به تهران، به شدت هرگونه ارسال اسلحه به

ایران را محکوم می کرد و درست هنگامیکه هواپیماهای آمریکائی حامل سلاح روی بانند فرودگاه های نظامی تهران بزمین می نشستند، شبکه چندملیتی قاچاق اسلحه را کشف میکرد و اعضایش را بزدان می افکند! اینطور بنظر می آید که مقامات آمریکائی حتی تاکتیک های لاپرومائی قضیه و شیوه های انحراف افکار عمومی زانیز در مذاکرات تهران مطرح ساخته و زهنمدهای مشخصی به رفسنجانی و شرکاء داده اند. فی المثل، کاری شبیه به خیمه شب بازی سران کاخ سفید را سردمداران حکومت اسلامی - البته بسیار مسخره تر و مفضوحانه تر از اصل سناریو - چند ماه پیش با "شناسائی و دستگیری یک جاسوس خطرناک آمریکائی" انجام دادند. جاسوسی که در مصاحبه تلویزیونی اعتراف کرد "اطلاعات دست اولی را در مورد اوضاع سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ایران از صفحات روزنامه ها و برنامه های صداوسیما و رژیم، مخفیانه بدست می آورده" - و "قاعدتاً یا پست سفارتی - به سازمان اطلاعاتی آمریکا" می رسانده است!

اما این قبیل بازیهای مسخره و چهیره سازیهای عوامفریبانه، لااقل افعی هائی کسه مستقیماً دست اندرکار امور حکومتی بوده - و کماکان نیز هستند - را نمی توانست تا ابد از ماجرای اصلی بی خبر نگاه دارد. خصوصاً اینکه جناح های حکومتی ایران، در ارتباط با حفظ یا دستیابی به موقعیتی بر تیسر در رأس قدرت سیاسی، گرایشات و جهت گیری های متفاوتی را به سمت بلوک بندیهای امپریالیستی رقیب با خود حمل می کنند. و طی این هششت سال، روابط سیاسی - دیپلماتیک - اقتصادی و بندهای تسلیحاتی - خصوصاً در شرایط جنگ - جناح های کمپرادوری رقیب را بسوی قطب های جهان امپریالیستی جهت داده اند. در بسرمل ساختن روابط پنهانی تهران - واشینگتن نیز یکی از همین جناح ها نقش داشت. جناحی که از دیرباز با مقامات لیبی روابط بسیار نزدیک و حسنه ای برقرار ساخته و برای تقویت موقعیت خویش در مقابل جناح غالب (رفسنجانی و شرکا) در اردوی شرق و در میان دول "مترقی" و "نهضت های آزادیبخش" بدنبال تکیه گاهی محکم و قدرتمند برای خود می گشت. اینها در مقابل اقدامات پشت پرده رقیب عکس العمل نشان دادند و چوب اینکار را نیز خوردند. ماجرا بدین شکل پیش رفت که جناح برادران هاشمی، در افشای سخنان رفسنجانی بمناسبت سالگرد جنگ دست به انتشار اعلامیه و جزوات شدید اللحنی زده و بانند حاکم را خاش و سازشکار خواند. بلافاصله بعد از دستگیری برادران هاشمی توسط مأمورین جناح غالب، متحدانشان در لبنان خیر سفر مک فارلین و روابط پشت پرده را (بسه احتمال قوی با تشویق و پشتیبانی شورویها)

در روزنامه "الشراع" - متمایل به سوریه - منتشر ساختند. درج این گزارش مثل بمب در جهان صدا کرد و از دل تضادهای دعواهای درونی جریانات مختلف امپریالیستی، جوانب متفاوت و زوایای ناروشن این "رابطه نهانی" روشن و روشنتر گشت.

تأثیرات مشخص این قضیه  
بر روی هیئت حاکمه ایران و  
جناح بندیهای آن چیست؟

جنگال و شکاف و درگیری در میان سردمداران حکومت اسلامی، بدسته بندی ها و ائتلافات نوین و ناپایداریشان بخوبی چهره منکسر و جدامی گونه این رژیم ارتجاعی زادر آینه موجدار جهان امروز منعکس می کنند. زیر سؤال رفتن موقعیت منظره بعنوان جانشین خمینی و بحث هائی که از جانب احمد خمینی مبنی بر "ولایت فقیه شورائی بعد از امام" براه افتاد، رنگ هشدار بود که خبر از دور تازه ای از درگیری های درون حکومتی میداد. سیر وقایع حتی به ساده اندیشانی که دلیل این ماجرا را فقط قدرت طلبی چند آخوند بر سر مقام رهبری بعد از مرگ خمینی می دانستند، نشان داد که پای تضادهائی بسیار جدی تر و تعیین کننده - ترا از این در میان است. تاپیش از این، بسیاری از مردم جناح بندیهای درون حکومت را به آنچه "قابل رؤیت و ملموس" بود - مثلاً دعوی آذری قمی و جریان پشت روزنامه رسالت با نیروهای مسلط بر کابینه و مجلس محدود می کردند. اما بناگاه در مقابل خود،

بقیه در صفحه ۴

### کفتارها . . . . .

تحت ستم و استثمار نیست. امروز توده ای ها، اکثریتی هاوراه کارگریها هم در مور رابطه ایران و آمریکا افشاگری می کنند، سلطنت - طلبان هم بشیوه خود این رابطه را افشای کنند، داد و فریاد مجامدین هم بر سر این موضوع بلند است جناح مغلوب درون حکومت نیز به افشاگری مشغول است و حتی جناحهای مختلف بلوک غرب نیز بدین کار پرداخته اند. حرف کمونیستها در این میان چیست؟ ما به مردم می گوئیم که چشم و گوششان را خوب باز کنند و وقایع زاهدت زیر نظر داشته باشند - نه فقط برای آنکه از اوضاع سرد آرورد، بلکه برای بهم ریختن بساط حکومت، برای تشخیص لحظات بحرانی و ضعف دستگاه حاکمه و ضربه زدن به آن. بدون شك آنان که اسیر تدریج گرایی، ندانم کاری و کیچ سری هستند از این انجام این وظیفه بر نمی آیند. این رسالت بدوش ماست رفقا، اوضاع را در پیما کفتارها بجان هم افتاده اند، به آنها امان ندهیم!

## یادداشت‌هایی...

صف "متحدی" از دولتیان و مجلسیان و رسالتیها را دیدند که از "کشف شبکه توطئه گسترده" و "دستگیری گروه خبیث هاشمی" ابرازخشنودی می کنند و "اقدام هوشیارانه بزرگواران امنیتی" را می ستایند. برای بسیاری از نیروهای سیاسی نیز که محور دعوی درون حکومت را مسائلی از قبیل چگونگی سازماندهی تولید و شیوه های بهره کشی از نیروی کار، یا سیستم مالکیت اراضی روستائی و برخی اختلافات در مسائل شرعی می دیدند نیز این اتفاقات غیرمنتظره و عجیب بود. بدینالاین اتفاقات، جامعه شاهد انتشار شبنامه ها و جزوات اعتراضی علیه "دستگیری افراد مؤمن" و "درنگوش" خط سازش با شیاطین" است، و قطعنامه های اظهارات معنی داری که از سوی این نهادیان شخصیت زخم خورده ابراز می شود. بیک کلام، دوطیف - با دوجهنگیری مقصود - که یکی جهت غرب را گزیده و دیگری رو سوی شرق دارد، درون هیئت حاکمه ایران شکل می گیرد. اینکه جناح غالب راه غرب را برگزیده (که البته این بمعنای ثابت ماندن عناصر و صف بندیهای درون این جناح نیست)، دارای زیربنای مادی قدرتمندی است. همان بس که اینان باید روی زمین چرا کنند و آن دم دستگامی را بچرخانند که بلوک غرب و در رأس آن امپریالیسم آمریکا بمثابة حلقه ای بسیار مهم از شبکه بین المللی خود در خدمت نیازهای ساختن و پرداخته است. و این عاملی است که تضاد موجود میان جناح - های مختلف بر سر نقش غالب در حکومت را در دو جهت متخاصم شرق و غرب تعمیق می بخشد. آنچه برادر دستان هاشمی گذشت بیان وجود چنین تضادی بود و آنچه بعد از این میان این دو جناح خواهد گذشت نیز با وضوحی بیشتر تعمیق و تشدید تضاد فوق الذکر را نمایان خواهد ساخت.

در حال حاضر اصلی ترین مهره های نظامی جناح مغلوب عملاً فلج گشته اند، ولی ردیهای سیاسی این نهاد پراره ای مجامع و محافل بچشم می خورد و خیر از تدارک برای حمله ای دوباره و تسویه حساب با حریف رامی دهد. در جديدي از جدال آغاز گشته است و اگر مغلوبیسن در لاک دفاعی فرو رفته اند، تنها بیدان خاطر است که در وقت مساعد دوباره سر بلند کنند. صف همدستان کنونی رفسنجانی نیز بهیچوجه یکپست نیست. بسیاری از افراد تنها بر مبنای منافع آنی وارز - یابی از تناسب قوای موجود، در کف سنگین تر ترا و بر برای خود جاشی دست و پا کرده اند و چه بسا در موقعیتی متفاوت همین همراهی را با جناح مغلوب نشان دهند. در این میان آنچه برای کل هیئت حاکمه بسیار آزار دهنده و خطرناک است، کشیده شدن دامنه تعارضات به بدنه قوای سرکوبگر و روبروئی مسلحانه درون ارتجاع و تضعیف اهرمهای سرکوب انقلاب می باشد. تداوم اقدامات ویژه و شبه کودتائی جناح غالب

در دستگیری و برکناری مهره های نظامی مخالفین خود از سپاه پاسداران و ارتش - که بابتدای بر پیشگیرانه ای نظیر جمع آوری موقتی کشتی های سپاه در شهرهای اصلی همراه بود - موقعت است بحرانی و شکننده رژیم را وخیم تر خواهد ساخت. بنابراین حتی اگر به وقایع جاری ایران تنها از زاویه تضادهای "داخلی" حکومت هم نگاه کنیم، استحکام و تثبیت امری ناممکن جلوه می کند. رفسنجانی و شرکاء مختارند که گشایش کاخ سفید را به فال نیک بگیرند و آثار سر آغازی برای تثبیت و تحکیم موقعیتشان بحساب آورند، و شاید واقعاً منظور خمینی از بیان "اگر من هم بمیرم مهم نیست، جمهوری اسلامی می ماند" این باشد که "بما قول داده اند جمهوری اسلامی بماند". اما همه این دورنماها بروی جهانی در حال انفجار تصویر گشته و بیری نخواهد پایید که گردباد بحران، کاخ پوشالی رژیم اسلامی را درهم بپسند.

آبمارودات و آشینگتن - تهران  
در سرنوشت جنگ خلیج مؤثر خواهد بود؟

ریگان در یکی از نخستین مصاحبه های توجیهی خود پیرامون "ماجرای ایران" و قیحانه اعلام نمود: "یکی از اهداف تحویل اسلحه آمریکا به جمهوری اسلامی، کمک به خاتمه آبرومندانه جنگ ایران و عراق بوده است". این اظهارات عوام فریبانه بیش از هر چیز برای پوشاندن دستان خونبار امپریالیسم یانکی در جنایت عظیم جنگ خلیج است که تا کنون نزدیک به یک میلیون قربانی بجای نهاده است. اقداماتی نظیر تحویل اسلحه و قطعنامه های بدی مورد نیاز جمهوری اسلامی از سوی بلوک غرب (که ساهاست جریان دارد) بنا به - اعتراف صریح مقامات آمریکائی با تحویل منظم نقشه آرایش نظامی قوای ایران (ضبط شده توسط آواکسهای عربستان سعودی) به دولت عراق همراه بوده است و این یعنی تلاش برای حفظ تعادل قوای طرفین نبرد بر زمین تداوم یک جنگ فرسایشی - تداومی که بندهای تسلیحاتی، مالی و پیوندهای سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی دو کشور را با بلوک امپریالیستی غرب مستحکمتر ساخته است. تا آنجا که به "سیاست پنهانی" کاخ سفید در قبال رژیم خمینی - مریسوط می شود، یانکیها نه تنها از این بهبود روابط جهت گسترش هر چه بیشتر نفوذ خود در صفر هیئت حاکمه ایران سود می جویند، بلکه در قبال دولت عراق نیز از آن بمثابة چماق تهدید کننده و پیش گیرنده از چرخش بسوی "دوستان قدیمی" شرقی استفاده می کنند. اما بلوک سوسیال امپریالیستی نیز بیکار ننشسته و بدون تأمل و تردید سیاست گشایش تسلیحاتی، مالی، اقتصادی و فشار های معین دیپلماتیک - سیاسی را در بر خورده به طرفین جنگ خلیج اعمال می دارد تا مواضع منطقه را مساعد حال خویش و طرحهای تدارک

جنگش گرداند. دولت آمریکا در - یابی جنگ خلیج و ادامه آن تا با مرور تقویم اساسی ایفای نموده و کماکان نیرزمی نماید. علت این کار نه عمدتاً برای فروش کالاهای تسلیحاتی است و نه بواسطه جنگ افروزی ذاتی کابوی - های کاخ سفید، بلکه بخاطر (و تحت فشار) نیازهای استراتژیک نظامی سرمایه مایلی آمریکائی و منافع اساسی بلوک جنگی غرب در این دوره مشخص می باشد. گرداب جنگ خلیج که آمریکا، خود بر آن راه گشود از همان آغاز یک مسئله بین المللی بود. زیرا با هدف پاسخکوئی به یک مسئله مشخص بین المللی (پروکردن خلأ قدرت در منطقه ای با اهمیت استراتژیک انکار ناپذیر برای امپریالیستهای چارچوب سیاست تدارک جنگ تجدید تقسیم جهان) برپا گشت. به همین خاطر بحث از سرنوشت نهائی جنگ خلیج، بدون در نظر گرفتن آن سئوال اساسی که جنگ قرار است پاسخ گویش باشد جز به نتایج ناقص، محدود و نگران و آشناباه آمیز راه نخواه برد. سرنوشت جنگ ایران و عراق در غیاب فاکتور انقلاب توده های تحت ستم و استعمار (که سرنوشتی حکومتی ارتجاعی منطقی و مشخصاً رژیم جمهوری اسلامی را باعث شویده)، با حرکات معین و پیشروی های مشخص دو بلوک رقیب در منطقه خلیج رقم می خورد. دقیقاً از همین زاویه است که استراتژیستهای آمریکائی احتمال شروع در گیریهای عظیم میان دو بلوک و زدن جرقه جنگ جهانی سوم را در این نقطه از جهان از نظر دور نمی دارند. و از اینروست که شوروی ها نیز بصراحت اعلام می کنند: هیچگونه پیشروی قطعی غرب را در ایران تحمل نخواهند کرد. شک نیست که حساسیت فوق العاده اوضاع منطقه و گوش بزنگ بودن هر دو بلوک، آمریکا و شوروی را وادار ساخته که با احتیاط تحولات و اقدامات ضروری و مطلوب خویش را به پیش برند. اما علیرغم این احتیاط کای، دقیقاً فشار اوضاع موجود (که از یکسو استر و ناتوانی در اتخاذ و پیشبرد تاکتیکهای روزبه روز را برای امپریالیستهای شرق و غرب به همراهی می آورد، و "راه حل" های موقتیشان را موقتی تر و تدابیر قسمی آنها را قسمی تر می سازد و از سوی دیگر، عرصه مانوردهی آنها را هر روز محدودتر از پیش می سازد) قدرتهای رقیب را به انجام اقداماتی قمارگونه می کشاند. اقداماتی که خود آستن ریسک های عظیمی می باشند. بنابراین، علیرغم آنکه تا بحال شرق و غرب در قبال تحولات جنگ خلیج، در حفظ محدودی کنونی جنگ میان دو دولت و جلوگیری از کشیده شدن دامنه آن به طور مستقیم به دیگر کشورهای حوزه خلیج کوشیده - اند، اما این سیاستی غیر قابل تغییر و ابیدی نیست. از اینرو، پروتاریای آگاه ملزم به ارزیابی

## رژیم خمینی نماینده کدامین مناسبات؟

متن زیر بخشی از "جمع بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران" است که بواسطه اهمیت ارزیابی و تحلیل علمی از جایگاه طبقاتی و ویژگی های جریان خمینی - خصوصاً در شرایط حاضر که در صفوف اپوزیسیون بحلی دوباره حول این مسئله براه افتاده - پیش از انتشار خارجی کل "جمع بندی از گذشته..." به درج آن اقدام می کنیم.

- حقیقت

ما بر خورد مشخص به مسئله تحلیل از خمینی، برای ارزیابی از پیچیدگی های عرصه سیاسی ایران به هنگام آشکار شدن بحران انقلابی، و روشن کردن برخی مسائل مهم اقتصادی و متدولوژی کلی ضروری می نماید. برخورد به خطائی که مادر تحلیل از پایه طبقاتی خمینی مرتکب شدیم می تواند در سهای مهمی برای کل ج. ب. ک. جهت بظهور به پدیده های مشابه در برداشته باشد.

خمینی: نماینده خرده بورژوازی سنتی یا

نماینده روحانیت سنتی و روابط نیمه فئودالی و کمپرادوری؟

تحلیل ما از خمینی بعنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی بر سه فاکتور مبتنی بود: ۱ - پایگاه وسیع وفاداری که در میان این قشر داشت، ۲ - بعنوان یک روحانی او را مرتبط با روحانیت فرودست و صاحب املاک خرید تعریف می کردیم (ملاحظاتی باموضع اقتصادی "خرده بورژوازی") و از اینرو ما بین خمینی و آخوندهائی که قطعات بزرگ زمین را در مالکیت یا تحت کنترل خویش داشتند و با از مقربین دربار پهلوی بودند تفاوت می گذاشتیم، ۲ - و مهمترین فاکتور آنکه، به خمینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می دادیم تا توضیحی برای مبارزه جوئی و "آنتاگونیسم" با آمریکائیان رژیم پهلوی داشته باشیم. از سوئی دیگر صفات مشخصه عقب مانده خرده بورژوازی سنتی نیز می توانست در خدمت توضیح جنبه ارتجاعی غیر قابل انکار خمینی قرار بگیرد.

در ارزیابی از این سه معیار - بخصوص سومی - اساسی بایست بگونه ای متفاوت پیش می رفتیم. اول آنکه خمینی نماینده "روحانیت سنتی" و نه خرده بورژوازی سنتی بود که در ارتباط با صف آرائی های گوناگون طبقات اجتماعی دخیل در انقلاب قرار داشت. او حتی به هنگام پخته شدن بحران و در آستانه فروپاشی رژیم شاه منافع آن فئودالهای بزرگ و کمپرادورهای رامتلورومی کرد که به تقابل حادی با آمریکائیان خصوصاً موجودیت و ابقای سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ایران یک فریب یا صرفاً مبارزه قدرتی میان دستجات ارتجاعی همسان بوده است. خیر! انقلاب ۵۷ بحران و خیزش انقلابی اصیلی بود که رژیم دست نشانده شاه راسرنگون ساخته، ضربه سنگینی خصوصاً به امپریالیسم آمریکائیان وارد آورد. سرنگونی سلطنت بطور مشخص در جهت منافع پرولتاریا و توده های خلق در این مرحله از انقلاب قرار داشت. اما از این واقعیت ا. ک. نتیجه ای دیگر بیرون کشید. سازمان مادر عین حال که متذکر می شد وظایف اساسی انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی با سرنگونی شاه تحقق نیافته، اما گرایش این بوده که این مسئله را به افشاء، منفرد ساختن و نابودی تعداد نسبتاً قلیلی از ارتجاعیون کهن - تحت الحمایه آمریکا - تنزل دهد. بعبارت دیگر، ا. ک. گرایش داشت که پیشرفت یا تکامل این مرحله را در درجه اول بعنوان مسئله ای کمی و تقریباً پروسه ای مستقیم الخط مورد نظر قرار دهد.

در انطباق با این گرایش، ا. ک. ا. بدرستی رژیم پهلوی را بعنوان نماینده و تبلور منافع امپریالیسم و ارتجاع دیدولی بطور نادرست بگونه ای به آن برخورد کرد که گویا یک رژیم ستمگر انگلی بوده. و نسبت به تضاد اساسی جامعه ایران، خارجی می باشد.

دقیق، علمی و مدارام از سیر تکوین اوضاع و تریسم روند های محتمل است. خاصه از آنجهت که طبقه کارگر و متحدان ستم دیده اش بطور مستقیم با یک سلسله خطرات محتمل مواجه خواهند گردید. این خطر در حد اعلائی خود می تواند جرقه آغاز یک جنگ جهانیگیر امپریالیستی باشد، یا شاید - در سطحی محدودتر - بصورت ندادیسیر ضربتی نظیر برخی بندوبست هایمان طرفین جنگ خلیج تبارزیاید (تدبیری که محضلات معینی را در مقابل جنبش انقلابی ایران و کل منطقه قرار خواهد داد. پس باید آگاه بود و مراقب و به دقت اوضاع را پائید. بهر حال آنچه مسلم است چنین بندوبستهای - حتی در شکل آتش بس موقت را می باید فقط بمثابة یک احتیاط بر زمین یک منطقه پر آشوب و توفانی در یک جهان پرتلاطم، بحرانی و در حال انفجار مورد توجه قرار داد. جهانی که "پایدارترین" معا - هدات ترک مناصه را طعمه آتش می سازد. بنا - بر آنچه گفته شد، نهادن نقطه پایان قطعی بر یک خلیج بدون انجام پیشروی های قطعی و "غیر قابل تحمل" از سوی مریک از دوبرلسوک در منطقه امری نامحتمل بوده و ارتباطات و توافقات آمریکائیان و جمهوری اسلامی نمی تواند معادل با شروع چنین پروسه ای گرفته شود. اما سکه تحولات محتمل و ممکن در منطقه یک روی دیگر هم دارد. همانطور که پیشتر از این ها در مقاله "گره کور جنگ خلیج" نوشتیم: "روند اوضاع می تواند بگونه ای دیگر به - پیش رود، سر نوشت جنگ می تواند توسط عاملی دیگر تعیین شود: انقلاب ا

برپائی یک جنبش توده ای انقلابی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری می تواند با برهم زدن کلیه طرح های امپریالیستی و بیخیرید امر سرنگونی هیئت حاکمه، جنگ کنونی را نیست و نابود سازد. این واقعه ایست که تناسب فوارا بشکیل تعیین کننده ای در سطح منطقه دگرگون خواهد

ولی نه بمنفع یکی از دوبرلسوک امپریالیستی، بند علیه مردوی این بلوکها."

(حقیقت شماره ۲ زمستان ۶۴)

عکس العمل شوروی و

رویز بیونیستهای بومی چگونه است؟

شوروی ها علیه روابط ایران و آمریکا موضعگیری کرده و ارسال اسلحه آمریکائی به ایران را "دخالته قهری یانکیها در جنگ خلیج و دامن زدن به شعله های آن" خوانده اند. اما این حرفها بهیچوجه بمعنای خواست پایان جنگ نیست. این موضعگیری فقط بعنوان یک ضد حمله تبلیغاتی و عکس العمل به گام های نوین حریف باید مورد برخورد قرار گیرد - عکس العملی که مسلماً با تدابیر سیاسی (بشکل کشایش ها و فشارهای نوین) در برخورد به طرفین جنگ خلیج بینه در صفحه ۷

یب خواهد شد - بلندگوهای تبلیغاتی مسکو حور افشاکری خود را "جنگ افروزی آمریکا و جلوگیری یانکیها از خاتمه جنگ خلیج" قرار داده اند و به برقراری رابطه با جمهوری اسلامی و ارسال اسلحه به ایران، عنوان "راهزنی بین المللی" داده اند. باید اذعان کرد که اصطلاح جالبی است: "راهزنی" آنها از نوع "بین المللی" یعنی یانکیها آمده اند و در این میان چیزی را ربوده اند. (قاپ جناح حاکم در حکومت ایران را ربوده اند و شوروی ها را در این دور از مسابقه بین المللی ناکام گذارده اند.)

آنچه در این میان برای بلوک شرق بسیار آزاردهنده است و حفره نامطلوبی در طرحهای درازمدتشان در ارتقا باطایب ایران ایجاد نموده، از دست دادن مهره های اصلی نفوذی یا متقابل به شوروی در نهادهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی می باشد. از همان نخستین روزهای استقرار حکومت خمینی، آمریکا و شوروی از طرق گوناگون عوامل خود را در سطوح مختلف درگیر بازسازی یا ایجاد بخش های مختلف امنیتی و نظامی (از ساوا گرفته تا سپاه پاسداران و ارتش) نمودند. برخی از متخصصان زبده امنیتی رژیم شاه که دست پرورده مستقیم سازمان سیا بودند اساساً در پست خویش باقی ماندند و با جدیت امر پیگرد، جمع آوری اطلاعات و سرکوب نیروهای انقلابی و همینطور عوامل و وابستگان سوسیال امپریالیسم را سازمان دادند. روس ها بر روی بخش اطلاعاتی سپاه حساب باز کردند و در این زمینه پیشرفتهای معینی نیز داشتند. بسیاری از ضربات رژیم برپیکر سازمانهای کمونیستی و انقلابی قبل و بعد از خرداد ۶۰ بر مبنای همکاری و طرحهای جنایتکارانه تعلیم دیدگان مسکو متحقق گردید. لیکن در فرصتهای مناسب، سرویس های اطلاعاتی بلوک غرب و خصوصاً آمریکا مهره های اصلی شناخته شده شوروی را از میدان بدر کردند. دستگیری بیش از ۲۰۰ تن از عوامل شوروی - در جریان همکاری امنیتی سازمان سیا و جمهوری اسلامی - نمونه ای از این اقدامات بود. و برخلاف آنچه حزب توده و اکثریت سعی می کنند و انمود نمایند، این ۲۰۰ نفر افرادی از قبیل جناب کیانوری، طبری، به آذین و امثالهم نبودند. بلکه عواملی مخفی و نفوذی بودند که در مقام مأمور اطلاعاتی، با ججو و شکنجه گر، یا در رده فرمانده سپاه پاسداران و ارتش قرار داشتند.

با وجود همه این ناکامیها، شوروی هنوز به آینده امیدوار است. نه فقط از آن خاطر که محدودیتهای حریف را در پیشروی قطعی در منطقه مدنظر دارد، بلکه بواسطه وجود جناحی مخالف

در هیئت حاکمه ایران که بعلت ضربات اخیر بیش از پیش بسمت بلوک شرق متمایل میگردد. این امیدواری را از زبان حزب توده و اکثریت بوضوح می توان دریافت. اینها از مقاومت و مخالفت گروهی از دانشجویان که بمناسبت سالگرد اشغال سفارت آمریکا تظاهرات کرده و "سازش با شیطان بزرگ" محکوم نموده اندیاد می کنند و حرفهای فلان نماینده مجلس پابهمان مقام عالیترتبه را علیه جناح حاکم بازگویی نمودند. از طرف دیگر سوسیال امپریالیسم روس هنوز حربه فشار از طریق متحدان عربی رژیم جمهوری اسلامی و برکهای برنده ای نظیر قرارداد تازه منعقدگشته خرید گاز از ایران را در کف دارد و با اتکاء به مجموعه فاکتورهای مساعد حال خود حداکثر تلاش را بکار خواهد برد تا از پرسیدن خلاء قدرت منطقه ای بسود امپریالیسم آمریکا و بلوک جنگی غرب جلوگیری کند.

وقایع جاری چه تأثیراتی در

صفوف اپوزیسیون خرده بورژوازی -

بورژوازی رژیم بجای مسی گذارند؟

فروافتادن طشت "رسوایی بزرگ" در میان صفوف اپوزیسیون رژیم اسلامی نیز ظنی بر سر رو صد ادا داشت. انکار این طشت سنگین، خود بر فرق بسیاری از نیروهای بورژوا که در چند ساله گذشته هم و غم خود را مصروف منفرد ساختن حکومت خمینی در انتظار قدرتهای جهانی نموده و کاخ آرزوهایشان را بر "زمین مساعد" مصالح امپریالیستی غربی بنا ساخته بودند، فرود آمد.

\* نهایی که نام "دفتر تحکیم وحدت" بر خود دارد، در قطعنامه تظاهرات ۱۲ آبان در مقابل سفارت آمریکا، در مورد عواقب "سازشکاری در مقابل شیطان بزرگ" هشدار داده و برای خنثی کردن قول و قرارهای رفتن جانی و شرکاء به مك فارلین و همراهان مبنی بر دست کشیدن حزب الله از ترور و ضربه زدن به افراد و مؤسسات آمریکائی، لزوم ضربه زدن بیش از پیش به افراد آمریکائی در هر کجا که ممکن است" را مطرح نموده است. موسوی خوئینی ها نیز در دیدار با جمعی از دانشجویان پیرو خط امام! "بمناسبت سالگرد اشغال سفارت، با استفاده از استعاره، ماجرای فریب خوردن آدم توسط شیطان مکار و رانده شدنش از بهشت را مثال می گیرد، و به سران حکومتی هشدار می دهد که از "مکروه" (که در فقه امروز به معنای گرفتن قطعات یدکی فانتوم، موشک های ضد تانک و صد هوائی از آمریکاست!) بیرهیزند. زیرا انجام پی در پی اینکار، آدم را به سراسیمی می اندازد که نه "گناه" (یعنی قرار گرفتن در مدار بلوک غرب) می انجامد.

سازمان مجاهدین که بحق شایسته عنوان کوشاترین آستان یوم در گاه قدرتهای جهانی است، در زمره این نیروهاست. مجاهدینسن از سالهای پیش در مسابقه "مطلوبیت و مقبولیت" که مداوماً تحت نظارت استراتژیستهای دول امپریالیستی انجام می گیرد، نام نبرسی نموده و با رژیم جمهوری اسلامی بر رقابت مرگ و زندگی برخاستند. در باغ سیز نشان دانهای جناحهای معینی از امپریالیستهای آمریکائی و در مجموع بلوک غرب بشکل طومارهای امضاء شده، "پیام های همبستگی" و تبریک به رهبر مقاومت "واحیانا یکی دو نطقه در مجالس کشورهای اروپائی و کنگره آمریکا ابراز میشد، مجاهدین را به این جمع بندی رساند که "رژیم خمینی مشروعیت خویش را در سطح بین المللی هم از دست داده است." در این میان اخبار بهبود روابط سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی، و مشخصاً تأمین نیازهای تسلیحاتی رژیم ایران از سوی این یا آن قدرت امپریالیستی، در دل مجاهدین هراس انداخته و گهگاه "انتقادات" محتاطانه، غیبه

مستقیم و تضرع آمیزشان را بر می انگیزخت کارزاری که دو سال پیش نشریه مجاهد علیه "خط استحاله" برآه انداخت و ظاهراً نهضت آزادی و بنی صدر و همفکرانشان را نشان گرفته بود، در واقع هشدار ملتسانه به قدرتهای امپریالیستی و مشخصاً آمریکا بود که "شما را بخدا چشم امید به خمینی دجال و حکومتش نبندید. در این حکومت هیچ عنصر یا جناح معتدل و میانه روئی پیدا نخواهد کرد؛ جمهوری اسلامی کنونی بحران زا و برهم زننده ثبات و امنیت منطقه است و برای منافع کل جهان خطرناک می باشد." اما فشار شرایط، اتخاذ تصمیماتی عاجل را جهت "قراردادن ایران بر مدار دوستی با آمریکا" به واشینگتن تحمیل کرده و خمینی نقد را به رجوی نسبه مرجح گردانده است - هر چند این تصمیم، بمعنای طرد مجاهدین از آستان جهان غرب نیست. امروز مجاهدین سرخورده و نومید، برای حفظ ظاهر و نباختن روحیه از "سوختن کارت سلطنت" سخن می رانند. انکار نه انکار که خودشان هم به همراه سلطنت طلبان - و در رقابت با آنها چندساله اخیر را به جلب پشتیبانی امپریالیستهای غربی گذرانده اند و در واقع اگر موضوع "سوختن کارت ها" به میان آید، کارت مجاهد هم راه می توان در این مهلکه دید. اینک دو راه در پیش پای مجاهد گشوده است: کماکان دل بستن به ارتباطات موجود - هر چند محدودتر از گذشته - با جناح بندیهای مختلف دول غربی و تلاش برای "سلب مشروعیت دوباره از خمینی" و "احیای مشروعیت مقاومت" - یا روی گرداندن بسوی چراغ چشمک زن بلوک سوسیال امپریالیستی که مدتهاست برای مجاهد



خمینی . . . .

بکار افتاده و او را به جمع‌بندی از پراتیک منفی جهت گیری با بلوک غرب فرامی خواند. احسن دوستانه و دلجویانه حزب توده - اکثریت نسبت به مجاهدین تماماً بقصد تسهیل چنین چرخشی می باشد. گفتیم دو راه، بدان خاطر که اینان مدت مدیدی است که از مقوله اتکاء بخود و نگرستن به خلقهای ستمدیده و نیروهای انقلابی در ایران و جهان بمثابه متحدین نزدیک، بطور قطعی دست شسته اند.

بعد از مجاهدین به آندسته نیروها و جریانات غیر پرولتری می رسمیم که عملشان را بیش از هر زمان دیگر، منطق بینش آنها و فشار شرایط و تشدید تضادهای جهان امپریالیستی شکل میدهد و مریک از وقایع پراهمیت بین المللی - خصوصاً آن وقایعی که مستقیماً بصحنه سیاسی ایران مربوط می شود - در جهت گیریهای سیاسی آنها مؤثر می افتد. اینها نیز عموماً در مقابل خبرروایان و نین آمریکا و ایران خلق شده و بیش از گذشته مرعوب "قدرت و ثبات" قدرتهای امپریالیستی - مشخصاً آمریکا - و "استواری" حکومت خمینی گشته اند. این نگرش ایدئولوژیک به دنباله روی بیش از پیش از راه های "ممکن" و دل بستن به خواستهای محدود می انجامد و بشکل اکونومیسم مفرط بروز می کند. از سوی دیگر - کوه زمین عطف توجه بسوی قطعی دیگر - کوه امکانات مادی و توان "حل مسائل پیچیده" بین المللی را در اختیار داشته و به نیروهای ابوزیسیون نیز روی خوش نشان می دهد - فراهم می سازد. توهمسازاتی که در این مقطع، از سوی جریانات غیر پرولتری نسبت به این یا آن بلوک امپریالیستی در میان توده ها پراکنده می شود و مردم را نهایتاً به "تنها راه ممکن" (یعنی انتخاب یکی از دو ارتش متخاصم رقیب در جنگ جهانی) رهنمون می سازد موانع معینی را در راه خلق افکار عمومی حول مسئله اتکاء به نیروی خود جهت برقراری "کمیت انقلابی" تحت رهبری پرولتاریا ایجاد می کند. این نکته ایست که نباید از دید عناصر پیشرو کمونیست دور بماند یا بدان کم بها داده شود، و باید اینگونه گرایشات مخرب را آشکار ساخت و بیرحمانه طرد نمود.

عکس العمل مردم در برابر

وقایع جاری چگونه است؟

خبر روابط پنهانی آمریکا و ایران برای نخستین بار از طریق رادیوهای خارجی بگوش مردم رسید، ولی طولی نکشید که سران حکومت اسلامی خود به "پیگیرترین و عمده ترین افشاگر توطئه نوین شیطان بزرگ" بدل گشتند. دستپاچگی و داستانسراییهای مسخره و مصنوعی سران جمهوری اسلامی بیش از آنکه مشغله فکری برای

بقیه در صفحه ۸

کرایشی قوی در سازمان موجود بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول به "تضاد مابین اقتصاد سرمایه داری عقب نگاه داشته شده بومی ایران با روابط تولیدی عقب مانده و غالب نیمه فئودالی حمایت شده از طرف امپریالیسم" ( که تماماً در وجود شاه تجسم می یافت ) تقلیل می داد. تضاد که با غارت امپریالیستی و بحران امپریالیستی در اواسط دهه ۱۹۷۰ ترکیب شده و تشدید یافته بود. در مقاله "انقلاب ایران و تکامل سیاسی آن" می خوانیم که:

" طی سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی و آغاز نبردهای بزرگ از سال ۱۳۵۶ فراهم گشت .

لیکن در آخرین تحلیل این بحران تظاهر بر خوردن و رشد و در هم کوبنده رشد سریع سرمایه داری ایران با روابط پوسیده، ورشکسته و به تباهی کشیده و علاج طلب مناسبات نیمه فئودالی و حالت برزخی جامعه مابود که در چارچوب وابستگی اقتصاد مابه امپریالیسم که در این رشد مانع و خرابکاری می کند، به حدت فوق العاده و زودرس رسید، بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که با هجوم سرمایه ها و کالاهای امپریالیستی به بازار ایران و دست اندازی مؤسسات بزرگ وابسته - مؤسسات متوسط و کوچک در زمینه تولید و توزیع پیوند داشت، به تناقض اساسی جامعه ایران به شدت دامن زد و زمینه انفجار عظیمی را فراهم ساخت ."

( حقیقت ۲۷ - صفحه ۱ )

در چنین تحلیلی، صفت مشخصه بحران اقتصادی که ایران را بلرزه در آورد، نهایتاً تظاهر تضاد بین سرمایه بومی نوحاسته ( و عقب نگاه داشته شده ) با روابط نیمه فئودالی درون شبکه وابسته به امپریالیسم تعریف می شود، و این به میزان زیادی به تئوری بحران عمومی کمینترن خصوصاً "تئوری رکود" متکی بود.

حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی که ایران را لرزاند، حدت یابی کیفی تضادهای پروسه انباشت سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشدید کیفی تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی - اجتماعی ایران بروز کرد. اتحادیه عملاً درجه ادغام اقتصادیات ملل تحت سلطه درون دینامیسم انباشت جهانی امپریالیستی را دست کم گرفت و عمق و وسعت رابطه ساختاری وابستگی مابین امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه - که عملاً کلید شکل گیری روابط درونی این جوامع است - را نادیده انگاشت. مابین مسئله رانسی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب ماند نیمه - فئودالی را در پروسه انباشت حفظ کرده و مورد استفاده قرار می دهد، در عین حال می تواند بومی بایندنیروهای مولده را نیز در این کشورها تکامل دهد ( کاری که غالباً به شیوه های "خطرناک" و "بی پروای" تحمیل جابجائی های عظیم جمعیت روستائی صورت می گیرد ) . این اقدامات بر پایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی است که انجام می پذیرد و در تضاد با منافع توده های عظیم این کشورها و تکامل اقتصادهای ملی جداگانه - و تحت فشار قرارداد سرمایه ملی - می باشد. ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی، اقتصاد این کشورها را کلامعوج و وسیعاً ناموزون می سازد ( چنانکه رشد سرمایه گذاری های عظیم متمرکز مدرن را می توان در کنفارشویه های بسیار عقب افتاده - که هر دو اینها تحت سلطه سرمایه مالی بوده و منابع کسب مافوق سود برای امپریالیستها محسوب می شوند - یافت ) و عمیقاً کشورهای تحت سلطه را از راهی که به تکامل مستقل کاپیتالیستی شبیه باشد دور نگاه می دارد. همه اینها، فقط تضاد مناسبات بنیادین انباشت امپریالیستی ( و بطور کلی تضادهای سیاسی - اقتصادی در سطح جهان ) را تشدید کرده و آتشی بیامی کند که بقول معروف دودش بچشم خودشان می رود.

چنین وضعی بوجود آورنده شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبرد منافع پرولتاریا و توده های تحت ستم است ولی از طرف دیگر در چنین شرایطی است که ملغمه ای از نیروها و طبقات گوناگون بطور اجتناب ناپذیر پابه صحنه درگیری های عظیم می گذارند این پدیده ای جدید نیست که واپسگرایان ضد تمدن و آن نیروهایی که اساساً بایند

بقیه در صفحه ۸

## یادداشت‌هایی...

توده‌ها ایجاد کنند، مایه مزاح گشته است. نکته قابل توجه آن است که این خبر جنجالی، بهیچ وجه واقع در گریه‌های حاد "درونی" حول مسئله برادران هاشمی راتحت الشعاع خود قرار نداد. توده‌های عاصی و منزجر از حکومت خمینی با علاقه بیشتری دعوای درونی هیئت حاکمه را دنبال کرده و می‌کنند، زیرا در ظهور و تداوم این قبیل تعارضات، خصوصاً وقتی که بشکل حاد و فحری بروز کند، نشانه‌های تضعیف و درماندگی رژیم رami بینند و این امری طبیعی است. مردمی که کاره اوضاع تحمل ناپذیر موجود به استخوانشان رسیده (بهتر گفته باشیم همچون مته تا مغز استخوانشان پیشری کرده)، در پیس رابطه آمریکا و ایران ب تغییر و تحولی کیفی را در وضع کنونی جستجو نمی‌کنند، و بدورستی چنین نمی‌کنند برای کارگران و دیگر اقشار زحمتکش که خون کمپرادورهای اسلامی را تشنه اند فرقی نمی‌کند که مک فارلین مستقیماً با رفسنجانی و احمد خمینی مذاکره و بسده بستان کرده یا اینکار غیر مستقیم صورت پذیرد. فته است. فرقی نمی‌کند که محض کسری بودجه و بحران مالی جمهوری اسلامی در شرایط ادامه جنگ را ارسال اسلحه آمریکائی - اسرائیلی و پرداخت قروض از سوی فرانسه و امثالهم تخفیف می‌دهد یا ارزی که سویال امپریا - لیستهای شوروی بابت تحویل گاز ارزان به حساب حکومت خمینی واریز خواهند کرد. مردم خواهان سرنوشتی تمام و کمال این حکومت کمپرادوریند. چه موقعی که هم از توبره میخورد و هم از آخور، چه وقتی دست گدائی بسوی شرق دراز می‌کند و چه هنگامی که سردمدارانش سرازغوش غرب بدرمی آورند. درست بعلت وجود چنین روحیه و گرایشی است که حاملین و حامیان سیاستهای امپریالیستی و سوسیال - امپریالیستی - از سلطنت طلبان و مجاهدین گرفته تا دارودسته های رنگارنگ رویزیونیست در پیشبرد خط و سیاست و فعالیت تبلیغی خود با معضلاتی جدی و دست و پاگیر روبرویند و شرایط برای افشای عمیق و مؤثر خیل عوامر - یبان خامی امپریالیسم بیش از پیش مهیاست. البته این بمعنای از نظر دورنگاهداشتن ظهور و شیوع گرایشی مخرب و مهلك در میان بخش های عقب مانده تر توده ها نیست. بینش عدم اتکابه نیروی خود، و چشم امید دوختن به قطب های جهانی و قادر مطلق دیدن قدرتهای امپریالیستی همانگونه که در تئوری ها و عمل کرد نمایندگان سیاسی طبقات میانی جامعه منعکس می شود، در میان بخشهای عقب مانده زحمتکش نیز پایه می گیرد و آن نیروهای سیاسی باانکسا به همین پایه است که زمینه شیوع هرچه بیشتر خط تسلیم طلبانه خویش را فراهم می سازند.

## خمینی...

ارتجاعی بشمارشان آورده مخالفت با امپریالیسم برمی خیزند. بطور مثال در سال ۱۹۲۰ لنین در پیش نویس تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمراتی از "..... لزوم مبارزه باپان اسلامیم و گرایشات مشابهی که می کوشند جنبش آزادیبخش علییه امپریالیسم آمریکا و اروپا را با تلاش در جهت تقویت موقعیت خوانین، زمینداران، آخوندها و غیره در هم آمیزند" صحبت می کند.

ولی آنچه در انقلاب ۵۷ کاملاً "جدید" می نمود چگونگی قرار گرفتن این قبیل نیروها در رأس یک خیزش، انقلابی توده ای سراسری (البته در ائتلاف با سایر نیروها - بورژوازی) بوده که عملاً به سرنوشتی حکومت مرکزی وصف یبندی موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجامید و موضع غالب در دولت جدید از آن آنان ساخت. این نیروها حکومتی در شکل مذهبیه تشکیل دادند. حکومتی که بر پایه اقتصادی کمپرادوری قرار داشته و بر مبنای نیاز حکام نوین اشکال و جوانب "شرعی" رانیز با خود به همراه داشت. حکومت خمینی در یک دوره محدود کوشیده غرب و خصوصاً آمریکا حالی کند که از این پس روابط با "سلطنت اسلامی" چگونه قرار است باشد و چگونه قرار نیست باشد. این سیاست خمینی در قبال امپریالیسم بهیچوجه ارتباطی به "نماینده خرده بورژوازی سنتی" بودن وی نداشت و کاملاً به الزامات گوناگونی مربوط می شد که بحران انقلابی ایران - با ضربات وارده بر امپریالیسم - و همچنین حادث شدن تقابل دوبلک امپریالیستی رقیب به آنها تحمیل می کرد.

اینکه نیروهای نظیر خمینی در رأس جنبش انقلابی قرار گرفتند خود محصول شماری از فاکتورهای سیاسی مهمی بوده که پایه مادی بر عمق بحران شکننده و نتایج گسترده اقتصاد ناموزون و تحریف شده ایران داشت. آنهمه تغییر و تبدیلات در صنعت و کشاورزی که باید پدیده مطلقه گری سیاسی و اقتصادی باند دربار همراه شده و توسط دستگاه بوروکراتیک عظیم و متمرکز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقشار بسیاری که از لحاظ موقعیت اقتصادی صاحب آتوریته بوده - و از اقشار "متناز" به حساب می آمدند (از زمینداران - بزرگ و کمپرادورها) رانیز در ضدیت با باند پهلوی قرار داد. این الزامات انباشت امپریالیستی بود که اقشار فوق - الذکر را بخشکانار زده یا قدرتشان را به میزان زیادی محدود ساخته بود. بحران عظیمی که دامنگیر سیستم جهانی امپریالیستی شد و بروز حادث آن در عرصه ایران سربعاً چنین نیروهای رابه عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت پرتاب کرد. بنا بر این در صفوف گسترده مخالفین رژیم شاه نیروهای جای گرفتند که بدون شك خود هدف حمله یا مانع عمده ای در راه توده ها برای به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی بودند. اگرچه برای آن دوره محدود، هدف فوری حمله محسوب نمی شدند. در تاریخ، این پدیده ای نادر نیست. در دوره جنگ ضد ژاپنی چین نیز چنین بود. مثال دیگری که از بعضی جهات به مورد ایران شبیه تر است واقع سرنوشتی رژیم

بقیه در صفحه ۱۱

پرولتاریای انقلابی به وقایع جاری و دورنمایی که در افق ترسیم شده، چگونه باید نگاه کند؟

نتیجه ای که هر کمونیست انقلابی از اوضاع جاری در سطح ایران و جهان باید بگیرد در عملکرد خود منعکس کند، تضعیف دستگاه حکومتی ایران بواسطه دهان باز کردن و تعمیق شکاف های پرنشدنی است. انتقال و انعکاس جهتگیری های متضاد درون صفوف هیئت حاکمه و درگیری های ناشی از آن در میان قوای سرکوبگر - از جمله فاکتورهای مهمی است که در این مقطع می تواند بسود قطب انقلاب عمل کند. دستگیری شمار زیادی از فرماندهان سپاه و ارتش - که

بقول وزیر امنیت خمینی "باپخش اعلامیه - میان پرسنل قصد تضعیف روحیه و اغتشاش داشتند" - ناتوانی وضع نهادهای مذکور را در جبهه های جنگ ارتجاعی و همچنین در جبهه کردستان بیار آورده و در شهرهای پشت جبهه نیز جو عدم اطمینان و هراس از ضربات حریف را در میان جناحین حکومتی دامن زده است. این درست است که جناح مخلوب ضربات سختی را متحمل شده اما عوامل و عناصر این جناح کماکان وجود دارند، کماکان مسلح و صاحب نفوذند و تاکتیک "سربراه بودن" راتنها از آن جهت در پیش گرفته اند که در موقعیتی مساعد به جبران مناصب و مواضع از کف رفته، برخیزند.

بقیه در صفحه ۲۳



## وضعیت سیاسی، پان اسلامیسم و جنگ

نویسندگان «کمونیست» افق خود را در بی افقی پان اسلامیسم جستجو می کنند!

ویدوراز پیش بینی، بیکباره تمام کاسه کوزه تحلیل‌های بدوراز "زندگی واقعی" حکارادهم می ریزد و به با دعوات تبدیل می کند. حکارادهمین کنگره خود درمبحث مربوط به اوضاع سیاسی ایران و نقش رژیم جمهوری اسلامی در تغییر و تحولات منطقه ای و بالاخص در ارتباط با جنگ ایران و عراق و علل تداوم آن، تصمیم می گیرد که پان اسلامیسم جایگاه مهم و تعیین کننده ای در این ارتباط داشته باشد. بدنبال این تصمیم گیری، سلسله مقالاتی پیرامون پان اسلامیسم و جایگاه این جریان عمیقاً ارتجاعی در نشریه کمونیست نگاشته می شود. در ارتباط با جنگ ایران و عراق، پان اسلامیسم حکومت ایران نقش تعیین کننده پیدامی کند و سرانجام پس از سالها پنده از "راز" جنگ ۶ ساله و علل تداوم آن برداشته می شود. همه چیز زیر سر پان اسلامیسم "خودسرو" مزاحم است! حکمی صادر می شود که هنوز مرکب امضای نویسندگان خشک نشده، ناپایداری و قلبی بودنش با واقعیتی که در تالارهای کاخ سفید و پنتاگون، در گوشه ای از فرودگاه تهران و بیادرسالین پذیرائی سران پان اسلامیسم حکومت جمهوری اسلامی جریان می یابد، مورد تأیید و تأکید قرار می گیرد. این نه اولین بار است که تحلیل‌های حکا دچار چنین سرنوشتی می شود و نه آخرین بار خواهد بود.

هر آنجا که حکا تصمیم گرفته دست از عامکوشی و کپی برداری آنها بصورت دم بریده و تحریف شده - بسر داشته و با اصطلاح بحثی را خاص کرده و از خودش چیزی ارائه دهد، دچار همین سرنوشت گشته. نگاه کنید به تحلیلی که حکا در بحبوحه آخرین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی از مسئله کاندیداتوری بازرگان ارائه داد. در آن موقع نیز بزم نویسندگان کمونیست قرار بر این بود که الزامات انباشت سود و رواج سرگرفتن تولید، بازرگان را به نمایندگی از سود بورژوازی بر مستند قدرت بجای پان اسلامیسم - هاب نشاند.

در تمام طول مقاله "وضعیت سیاسی حاضر..."، نویسنده مشغول کلنجار رفتن با خود و قلمش است. بقیه در صفحه ۱۰

صفحات نشریه کمونیست درج می شد، که بر خلاف پیش بینی های "داهیان" نویسنده، نه تنها حکومت ایران در نتیجه پان اسلامی بودنش "در معرض فشارهای وسیعتری از طرف آمریکا و..." قرار نداشت، بلکه حداقل از ۱۸ ماه پیش از این، دولت به زد و بند و بدستار (و البته فحش و فحش کاری) با یکدیگر مشغول بوده اند. در زمانی که سرکردگان امپریالیسم غرب در یرتوی رقابتها و تدارکات جنگی با بلوک سوسیال امپریالیستی و بنابه نقش ویژه و استراتژیک ایران، پیه تمام جار و جنجال های رایجان خرید و، خود را در "معرض فشارهای وسیعتری" از جانب حتی متحدین قرار داده، به میهمانی آشتی کنان با مقامات پان اسلامیسم ایران رفته و دعای خیر اینان نیز علیرغم تمامی عوامفریبیها و عربد مکی های مضحکی که به راه انداخته اند بدرقه راهشان بوده است و این اقدامات سرکردگان امپریالیسم آمریکانه بمنظور دک کردن "مزاحم" پان اسلامی، نه برای برداشتن موانع راه انباشت و نظم تولید - که حکومت تئوکراتیک و پان اسلامی باشد - و نه برای "حذف و یا بیزیر کشیدن پان اسلامیسم از رأس دولت" و... است، بلکه همانطور که خود اذعان کردند - و درست هم گفتند - بخاطر حفظ منافع استراتژیک غرب و جایگاه پراهمیت ایران در این منطقه پرتلاطم و کلیدی از جهان است که به برقراری مناسبات "نوپن" شتافته و "دست بر قضا" با پان اسلامیسم ترین پان - اسلامیسم هانیز عهد مودت می بندد. یک واقعه جهانی، یک تغییر و تحول قابل انتظار، یک گشایش نه چندان عجیب و غریب این جار و جنجال ها بخشاً تبلیغاتی و بخشاً بنا - به اختلاف نظرات تاکتیکی در ارتباط با چگونه برقراری مناسبات با رژیم هائی نظیر ایران می باشد. \* بعید نمی دانیم که نویسندگان کمونیست بعد از بر ملا شدن روابط کاخ سفید با سران حکومت پان اسلامی ایران مجبور شوند به تقسیم بندی مشهور هیلت خاکه به "پان اسلامی - ها" و "معتدل ها" پناه برند و طرف مذاکره با بلوک غرب را "غیر پان اسلامیسم ها" معرفی کنند!

اگر "راز" روابط مابین مقامات دولتی جمهوری اسلامی و کاخ سفید و علل و نتایج بر - قراری مناسبات "نوپن" و مذاکرات فی مابین، کمی زودتر از این "کشف" می شود و قباچه در عرصه بین المللی وجه در صحنه ایران دست یکدیگر را زودتر از اینهارومی کردند، ما امروز شاهد مقاله مندرجه در کمونیست ۲۸ تحت عنوان "وضعیت سیاسی حاضر: پان اسلامیسم و جنگ" نبودیم. نه به این معنا که بیکباره نظر گاهای "حزب کمونیست" (حکا) و یاریسنده مقاله مذکور - تازه اگر نظر گاهائی منسجم و فرموله موجود باشد - در ارتباط با اوضاع کنونی جهان و روند هائی که به این اوضاع شکل می دهند، بیادرباره نقش و جایگاه پراهمیت کشورهای تحت سلطه - ای همچون ایران در مناسبات و معادلات امپریالیستی - علیرغم هر روینای ایدئولوژیکی که حکومتهایشان داشته باشد - تغییری کرد. خیر! اما یقیناً اینبار نیز به "یاری" پراگماتیسم عمیق و ریشه دار نوع دیگری از تحلیل ارائه می شد و "زندگی واقعی" - حزب کمونیست راواداری - ساخت مقاله را تعدیل یافته تری چاپ برساند. بیشک جملاتی از قبیل اینکه: "از نظر ایدئولوژیکی و سیاسی برای بورژوازی سیر بازگشت به قانونیت و نظم معمول بورژوازی جز با حذف و یا بیزیر کشیدن پان اسلامیسم از رأس دولت ممکن نیست" و یا "حکومت پان اسلامی در معرض آراهای وسیعتری از طرف آمریکا و اتحاددوی منحدین اروپائی اقرار گرفته است" و... از درون مقاله حذف می گردید و نهایتاً به مباحثی مشابه مقاله "پان اسلامیسم سد دفاعی امپریالیسم" (کمونیست ۲۷) بنده می شد. و به یقین پان اسلامیسم "مزاحم"، "سدره انباشت"، "مخل" نظم تولید"، "متکی به بی قانونی" - حکومت جمهوری اسلامی اندکی کم رنگ می شود و صفحات کمتری از نشریه کمونیست را به تحلیل اقتصادی اجتماعی - تاریخی از خود اختصاص می داد.

اما چنین نشد و وقایع و تغییرات "جهان مادی" بی آنکه پیشاپیش حکا را از وقوع خود باخبر سازد ظاهر گشت. زمانی چنین مقاله و ارزیابی از موقعیت و جایگاه حکومت جمهوری اسلامی - که حکا می کوشد مشخصه اصلی و تعیین کننده آنرا پان اسلامی بودنش جلوه دهد - در

وضعیت سیاسی ...

هنوزهی داند و مطمئن نیست که تصمیم امیریا - لیستادرمورد حکومت بان اسلامی چه می تواند باشد. آیا بان اسلامیس به نفع امیریا لیست ها بوده یا بضرشان؟ آیا امیریا لیست ها خواهان حذف آن هستند یا خیر؟ نویسنده مداوم عبارات متناقض سردرگم، پراکنده و بی معنایی را بکار می برد. هر بار اگر از طرف دیگران، یا اگر از طرف قبلی راضی می کند. اولین نتیجه عملکرد بان اسلامیس "محدود کردن بحران حکومتی در بالا" معرفی می شود و دومین نتیجه بان اسلامیس "شدت دادن به بحران حکومتی" (نتیجه دوم را با حذف کلمه "در بالا" می آورد تا جایی برای تفسیر باز گذارد.) بان اسلامیس از یک طرف آن نیروی قدرتمندی است که در سراسر جهان نفوذ کرده، گسترش یافته و در کانونهای بحران نقش تعیین کننده ای ایفا می کند و از طرف دیگر، جریانیهی است که در اکثر کشورهای زمینه فعالیتش خشکانده شده و نقشش در حده عملکردهستجات تروریستی و زائده های دیپلماسی جمهوری اسلامی تقلیل یافته است. بان اسلامیس هم جریان حکومتی است و هم نیست! هم جریانیهی بورژوازی است و هم نیست. نویسنده کماکان در حال کلنجار رفتن است و مداوماً التماسات را بجای دیپلماتیک می نشاند. و بالاخره تصمیمی را می گیرد: بان اسلامیس "بیانگر هیچگونه منافعی اقتصادی معین در میان لایه های بورژوازی" نیست. .... "برای بورژوازی میسر بازگشت به قانونیت و نظم معمول بورژوازی جز با حذف و یا به زیر کشیدن بان اسلامیس از رأس دولت ممکن نیست".

بحران حکومتی در کشورهای

تحت سلطه و سربر آوردن

بان اسلامیس

حکا پایه تئوریک بحث خود در ارتباط با بحران حکومتی در کشورهای تحت سلطه و سربر آوردن بان اسلامیس و جریاناتی از این قبیل را قبل از هر چیز بر روی تغییر ساختار اقتصادی - اجتماعی کشورهای تحت سلطه در دوره پس از جنگ جهانی دوم می گذارد. حزب کمونیست جریانات حکومتی بورژوازی در این کشورها را به "لیبرال - ناسیونالیستی"، "جریانات رادیکال با انواع پوششهای سوسیالیسم ملی، قومی و مذهبی" و حکومتیهای دست نشانده تقسیم می کند (علت این تقسیم بندی را نیز روشن نمی کند) و سپس چنین استنتاج می کند که این حکومتها دیگر قادر به پاسخگویی به مسائل اقتصادی این دوره نیستند و از همین رو "فلسفه وجودی اولیه" خود را از دست داده و به بحران افتاده اند. حکایتی از اثبات ادعای خود سرنگونی حکومت شاه و سوزن را در سال ۷۸ مثال می آورد می گوید که این وقایع شکل گیری یک بحران عمومی حکومتی

را در کشورهای تحت سلطه غرب نشان می دهد. اول آنکه، پایه های آن بحرانی که به انقلاب ۵۷ ایران منجر شد و امروز بسیاری کشور - های تحت سلطه را در آستانه انفجارات عظیم اجتماعی قرار داده است در "بحران حکومتی" ناشی از عدم پاسخگویی به نیازهای انباشت سرمایه داری خلاصه نمی شود. "بحران حکومتی" خود بیان بحران عظیم و شکننده دیگری است که ریشه در دینامیس امیریا لیسم جهانی و تضادهای بنیادین پیرو انباشت سرمایه داری داشته و خود را در تشدید کلیه تضادهای سیاسی - اجتماعی اقتصادی در ابعاد بین المللی به نمایش می گذارد. تضادهای که از یکسویه تشدید رقابت سرمایه های مالی گوناگون بایکدیگر می انجامد - که بطور مشخص امروز خود را در تضاد حدت یا بنده مابین دو بلوک بندی امیریا لیستی غرب و شرق نشان می دهد - و از سوی دیگر برپایی امواج مبارزه پرولتاریا و خلقهای تحت ستم را که در صورت رهبری انقلابی و آگاهانه به انقلاب می - انجامد، باعث می گردد. بنابراین آنچه در ایران سالهای ۵۷ - ۵۶ گذشت، نتیجه - صادر "بحران حکومتی" خلاصه نمی شود. وحشت امیریا لیسم آمریکام در آن مقطع از عدم پاسخگویی حکومت شاه به معضلات انباشت سود و سرمایه نبوده و کنفرانس گوادولوپ نیز بمنظور حل مشکلات اقتصادی ایران برگزار نکشت. بلکه رویارویی با انقلابی عظیم در یکی از مستحکم - ترین حلقه های زنجیره امیریا لیسم در میان بود. انقلابی که در صورت تعقیق یافتن، رادیکالیزه تر شدن و در صورت بوجود آمدن رهبری کمونیستی می توانست به پایه های امیریا لیسم ضربات جدی وارد کننده وارد آورده و نفوذ امیریا لیسم و مناسبات ارتجاعی حاکم را بطور قطعی درهم شکند. و دیگر آنکه، خطر نفوذیایی امیریا لیسم رقیب - سوسیال امیریا لیسم شوروی - در مهم - ترین پایگاه منطقه ای آمریکا، چیزی نبود که در شرایط بحرانی و رقابت جویانه ایندوره از تاریخ جهان برای امیریا لیسم غرب قابل تحمل باشد. این خطری بود که عمیقاً از جانب غرب احساس می شد.

دوم آنکه، برپایه اقدامات امیریا لیستی و تغییر و تحولات ساختاری پس از جنگ جهانی دوم حکومتیهای شکل گرفتند که اگر چه بر مبنای ویژگی های ملی، مذهبی و بطور کلی فرهنگی ویر پایه اینکه در کدام نقطه از جهان قرار گرفته و هر یک در مجموعه سیستم امیریا لیستی چه نقشی می بایست ایفا نمایند، اشکال سیاسی گوناگونی

\* ما بویژه بر روی حدت یابی این تضاد تکیسه می کنیم، چرا که حکا اساساً معتقد به چنین چیزی نیست. و هر آنجا هم که از رقابت های امیریا لیستی حرف می زند، منظورش رقابت های درون اردوگاه امیریا لیستی غرب است.

بخود گرفتند، ولی همگی از نقطه نظر طبقاتی و جهت گیری اساسی، خصلاً در مدار و زنجیره مناسبات امیریا لیستی قرار گرفته و هر یک حلقه هائی از این زنجیره را تشکیل می دادند. بنابراین ما بایک تقسیم بندی اتقاقی در کشور - های تحت سلطه روبرو نبودیم و شکل گیری بیکرشته حکومتیهای بظاهرتفاوت، ناسیونالیستی، بان عربیستی، خرده بورژوا - سوسیالیستی و یا دست نشانده نیز امری اتقاقی نبود. بلکه این الزامات، ضروریات و محدودیت های امیریا لیستی بود که حکم به چنین "تفاوت های" می داد و از همین رو نیز هر یک از این حکومتها اشکال متفاوتی بخود گرفتند.

این تغییر و تحولات ساختاری بهمانگونه که به ادغام اقتصادیات ملل سراسر جهان درون دینامیس انباشت جهانی امیریا لیستی عمق و وسعت بیشتری بخشیدند اینک بقول نثریه کمونیست تازه آنها را در سیستم سرمایه داری ادغام کرد)، همانطور هم کلیه حاکمیت های که شکل گرفتند را هم از هر روستای ایدئو - لژیکی که بنا بدلائل سیاسی بروی خود کشید بودند (حتی اگر خود - ویژگی آنها نیز بود) بیش از پیش به حافظ و نگهدارنده مناسبات حاکم و مجری برنامه های امیریا لیستی (تا همین امروز) تبدیل ساخت. مضملاً این حکومتها مادام که زیر ضربات خرد کننده جامعه و فشار انقلابی نوده ها قرار نگرفته اند و یا بنا بحدت یابی تضادهای جهانی، برای امیریا لیسم رقیب کرشه نیامده اند حکومتیهای مورد اعتماد امیریا لیسم غالب در آن کشور بوده و هستند. آنچه امیریا لیسم آمریکا را فی المثل و ادار به جایگزینی آکینو در برابر مارکوس کرده، نه به این دلیل بود که عمر حکومت مارکوس همراه با فرجام رساندن تغییر و تحولات ساختاری به پایان رسیده و نه به این خاطر که تحت حاکمیت وی انباشت سود آور سرمایه صورت نمی گرفت. شرایطی که به امیریا لیسم آمریکا این تغییر و تحولات حکومتی را تحمیل کرد، خطر انفجار عظیم توده ای مهمترین پایگاه استراتژیک - نظامی در منطقه پراهمیت آسیای جنوب شرقی بود و از اینرو مارکوس باید می رفت.

امیریا لیسم آمریکا تجربه "تلخ" ایران و نیکاراگوآ را مقابل روی خود داشت و این تجربه تدوین طرح ها و برنامه های نوینی را به امیریا لیسم تحمیل کرده بود. بدین معنا که قبل از آنکه جایی را به رقیب ببازد (مانند نیکاراگوآ) یا اینکه بر حاکمیت بلافاصله اش ضربه خورده، راه نفوذ رقیب باز شود و بواسطه تلاشی و دور شدن قشروییی از کمپرادورها و ریزه خواران خانه زاد از صحنه جامعه با مسئله شکل گیری و پرورش قشر کمپرادوری نوین روبرو باشد (مانند ایران)، خود با تغییر و تحولات و ایجاد "فرم هائی" این موج بحران را موقتاً از

خمینی . . . . .

سوموزادرنیکاراگوامی باشد در آنجانیروهای مختلف طبقاتی از جمله برخی نمایندگان کمپرادورها با سوموزابه مخالفت برخاستند. امروز بسیاری از آنها عوامل "کنترا" هستند. و در مقابل، نیروهای نوع "فدائی" ساندینیست که توسط روسپاهشتیبانی می شوند نیز به کمپرادورهای نوین در رهبری رژیم بدل گشته اند. البته خمینی حتی در حادثه ترسین روزهای انقلاب هم نماینده نیروهای خرده بورژوا - نظیر آنان که امروز در نیکاراگوامی به حکام نوین کمپرادور بدل شده اند - نبود و بیشتر می توان وی را همتراز با عناصر کمپرادوری که جریان "کنترا" را شکل دادند، قرارداد.

از این تقابلات ارتجاعیون نباید شکفت زده شد. چنین تقابلاتی همیشه رخ می دهد. این بخشی از آنارشی امپریالیسم است و این کشمکش ها را نباید با تضادهای میان امپریالیسم و طبقات خلقی یکی دانست.

این حقیقتی است که پایگاه توده ای خمینی از میان خرده بورژوازی سنتی وهم - چنین بخشهای دیگری از مردم بود. ولی از این امر نباید نتیجه گرفت که اونقش خرده - بورژوازی سنتی را بازی می کرد یا نماینده آن در قدرت سیاسی بحساب می آمد. مساوی پنداشتن پایگاه توده ای با خصلت طبقاتی به معنای آنست که هر شخصیت سیاسی را که در میان بخشهایی از توده مواخواه داشته باشد نماینده سیاسی آن - بحساب آوریم حتی با فرض اینکه پایگاه محکم و محبوبیت خمینی در میان "خرده بورژوازی سنتی" قرار داشت، مغرری وی بعنوان نماینده بخش مهمی از روحانیت سنتی کاملاً با عنوان "خرده بورژوازی سنتی" متفاوت است.

از لحاظ تاریخی، روحانیت به پایه و روبنای فئودالی متصل بوده و در خدمت آن قرار داشته است. در دوران حکومت پهلوی نیز روحانیت بعنوان یک نهاد (و نه بعنوان افرادی جداگانه و منفرد)، نماینده روابط طبقاتی حاکم و در خدمت عنصر مهمی از روابط نیمه فئودالی و همچنین جنبه هائی از روابط بورژوازی و بورژواکمپرادوری بود. امتیازات ویژه سنتی و مهم آخوندها از طرف امپریالیسم محدود شد و این کار خصوصاً از طریق "غربی کردن" چشمگیر ایران در دوران حاکمیت خاندان پهلوی صورت گرفت. ولی بطور کلی تا اوائل دهه ۱۲۴۰ روحانیت گروهی عاقبت بخیر و مؤثر باقی ماند. چرخ تشکیلات مذهبی - از مساجد و زیارتگاه ها گرفته تا مدارس مذهبی و صندوق های قرض الحسنه اسلامی - بوسیله مالیات های "شرعی" مذهبی از مؤمنین پرورد آمد (بخصوص تجارت و رتبه، سوداگران بازار، بزرگ مالکان و . . .) و از طریق موقوفات مذهبی می چرخید قبل از دهه ۱۲۴۰ رژیم روی دست آتوریته سنتی بلند شد و این آتوریته را کاهش داد. اینجا بود که رو در روئی های حادی بوجود آمد، ولی این نهاد (و نه فقط بخش هائی که بطور مستقیم با دربار ارتباط داشتند، یا فقط آن آخوندهائی که توسط دولت در پست های محلی گماشته شده بودند و . . .) بلکه بمشابه یک کل در خدمت ارتجاع حفظ گردید و بیزان زیادی بر آن تکیه شد تا از قابلیتش جهت حفظ وضعیت کمپرادوری موجود در مقابل باستکشان استفاده شود. مسلماً بخش هائوسی از روحانیت سنتی بندهای محکمی با اقشاری از خرده بورژوازی سنتی داشتند، و در یک مفهوم حتی "در خدمت" منافع این اقشار بودند. ولی چیزی که ا. ک. گرایش به چشم - پوشی از آن داشت، این بود که "خدمت" فوق الذکر نیز بطور کلی در چارچوب روابط طبقاتی موجود و منافع طبقاتی حاکم برجامعه انجام می پذیرفت و نهایتاً در خدمت آن قرار داشت و اگر بخش هائی از این روحانیت را در ارتباط با موقعیت طبقاتیشان (موقعیت اقتصادی، خاستگاه طبقاتی . . .) می شد در تعریفی کوتاه بینانه، "خرده بورژوازی" معرفی کرد، اما این موقعیت به نقش اجتماعیشان و آن روابط طبقاتی که بعنوان یک نهاد نمایندگیش کرده و در خدمتشان بودند، ربطی نداشت. بحث اتحادیه با تأکید بر موقعیت اقتصادی ملای "فقیرتری" که خمینی باشد، در غلغله شدن به تحلیل اقتصادی عام - میانه ای بود که گرایش به نادیده گرفتن روبنا و سیاست بطور کلی داشت.

در آغاز دهه ۱۲۴۰، رژیم وارد تقابل حادی با بخش های مهمی از روحانیت و در عین حال با بخش های مهمی از جامعه شد. این مسئله کاملاً با الزامات "انقلاب سفید" و سایر

سربگذراند. اینکه طرح و برنامه های فوق - الذکر تاجه حد برای بلوک غرب، موفقیت آمیز بوده خود زیر سؤال است. اگر حکما در انتظار تغییر و تحولاتی مشابه و پیاده شدن چنین طرح - هائی در ایران بصری برده، بهتر است زیاد بروی آن حساب باز نکنند. چرا که بحران - گریه بپانگیر سیستم امپریالیستی، امکان طرح و اجراء برنامه ای واحد، فراگیر و دراز مدت را از قدرتهای امپریالیستی سلب کرده است.

تساوی مغلوب و مبهی که حکما از موقعیت حکومتهای کشورهای تحت سلطه ترسیم می کنند نشاندهنده استنتاجات تئوریک - سیاسی نادرست کسانی است که به همراه بسیاری اصول تئوریک دیگر، درک لنینی - از امپریالیسم و کارکرد آن و از مناسبات امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه (که مؤلفه ای مهم از این مقوله را تشکیل می دهد) را نیز منحل نموده اند. ویکی از این اصول تئوریک و دستاوردهای م. ل. ا. می تحلیل از استعمار نوین است.

در سالهای متعاقب جنگ جهانی دوم و در دوران پیاده کردن برنامه ها و سیاستهای نو استعماری امپریالیسم آمریکا، از جانب رویزیونیستهای خروشچی تزهائی مطرح شد که کشورهای تحت سلطه را به هزار دسته بندی رنگارنگ "ناسیونالیستی"، "راهیکال"، "خرده بورژوا - ناسیونالیستی" تقسیم می کرد. این تزها قبل از هر چیز تلاشی بود بمنظور مستقل نشان دادن و یا استقلال نسبی قائل شدن برای حکومتهایی که بنا به مقتضیات و همچنین محدودیتهای امپریالیستها، پورش های مختلف بروی خود کشیده بودند. این تزها علیرغم

اینکه بر رابطه ساختاری اقتصادی مابین کشورهای تحت سلطه و امپریالیسم تأکید می گذارند -

دند - همانگونه که حکما این تأکید را میگذارد - اما با قائل شدن استقلال سیاسی برای این دسته حکومتها، اقتصاد امپریالیستی را از سیاست آن جدا کرده - همانگونه که حکما چنین میکنند - و بقول لنین بر سیادت مطلق امپریالیسم و ریشه های عمیق آن برده افکنده، بر سیاست های نو استعماری امپریالیسم چشم فرو می بستند.

رویزیونیستها از ارائه این تزها مقاصد سیاسی مجینی را دنبال می کردند: هم پراکندن ترمهات رفرمیستی در میان خلقهای جهان، وهم نفوذیابی در کشورهای تحت سلطه آمریکا و قلمروی تاخت و تاز بلوک غرب در خدمت با رقابت خود با دیگر امپریالیستها.

مبارزه ای که علیه این تزها و نتایج سیاسی - عملی آن، در سطح بین المللی در گرفت از مهمترین عرصه های مبارزه طبقاتی مابین انقلابیون کمونیست و رویزیونیستهای خروشچی بود. حزب کمونیست چین بر رهبری زفیک ماو -

# بیانات گیتا: موا مفریبان، مد تجبیب، جنگ افروزان!

## مقاله‌ای از حزب کمونیست انقلابی / آمریکا

انکار گنداب و دروغ و عوام‌فریبی و جنایتگری که در سردابه‌های کاخ سفید جریان دارد، یکبار به بیرون سرریز کرده و ماهیت "آمریکای دوباره جان گرفته" را روز روشن بنمایش عمومی گذارده است. هر روز جزئیات جدیدی روی می‌شود و توضیحات بیروزی مقامات حکومت را بعنوان دروغی بوج برملا می‌سازد. دلان کثیف اسلحه همچون صاحب نظرانسی عالیتقام در مصاحبه‌های تلویزیونی ظاهر میشوند. شبکه بین المللی توفته، انباشته است از مدارک مکشوفه دست اول، قراردادهای عظیم تسلیحاتی جدید الکشف و نوارهای تلفنی مزدوران کنتررا به کاخ سفید. آنچه تا هفت گذشته بعنوان یک رسوایی مشخص کشته بود، بعد از انتشار اطلاعاتی مشهوری که انتقال مخفیانهٔ اوزپرداختی ایران بابت خرید سلاح به حسابی دربانک سوئیس جهت کمک تسلیحاتی به جریان کنتررا علیه رژیم ساندینیست نیکاراگوا را برملا می‌ساخت، به یک جنجال سیاسی تمام عیار بدل گشت.

آنچه بتازگی افشاء شده، سبب انتقاد را از سوی کنگره آمریکا، مطبوعات و دول سراسر جهان برآه انداخته است. مقامات حکومتی نگرانی خود را از "آشفتنی کامل" سیاست خارجی ریگان آشکارا ابراز می‌کنند. روشن شدن این خبر که یکبار دیگر در کاخ سفید مدارکی سربسته نیست شده، ترس از یک واگرایی دیگر را در دل طبقه حاکمه آمریکا انداخته است. حراف کبیر، رونالد ریگان که همیشه قیافه ای مطمئن به آینده آمریکا و ژست بی عیب بخود می‌گرفت، یکمرتبه مثل خر در کل مانده ظاهر شده و به خبرنگاران می‌گوید: "من دیگر بیش از این به سوالات پاسخ نخواهم گفت." هیچکس نمی‌داند که این ماجرا یکجا خواهد انجامید. اما یک چیز مسلم است: هرکس از سستی که امپریالیسم آمریکا بر خلقهای جهان روا میدارد، متنفر است و هرکس که می‌خواهد بهر طریق ممکن از جنگ هسته ای امپریالیستی جلوگیری کند، نمی‌تواند از کنار این وقایع بی‌تفاوت بگذرد. بقول انقلابی کبیر، "نفتین، اگر ستمدیدگان پشت هرواقعه ای منافع طبقات درگیر را جستجو نکنند، جز تحقیق شدن توسط استعمار-

کنندگان خویش سرانجامی نخواهند داشت.

آمریکا در مورد ایران و کارزار با سلاح "ضدتروویستی" و "کارزار تروریستی" کنتررا خود مثل سگ دروغ می‌گفت. هرچه بیشتر مدارک جنایات اینان برملا می‌شود، تو خالی بودن لفاظی‌های پرطمطراقشان پیرامون حاکمیت قانون نیز آشکارتر می‌گردد. این وقایع نشانگر آن است که در عالیترین سطح حکومت با بی تفاوتی کامل به قوانین حکومتی برخسورد شده است. با آشکار شدن تخطی مقامات دولتی از تصمیمات پارلمانی نیز، سخن پردازی و بیابانشان در باب مباحثات و تصمیم گیریهای پارلمانی و آتوریته بیش از پیش افشاء می‌شود. سالها مشاجره در کنگره بر سر چگونگی حمایت از مزدوران کنتررا، به یکباره موضعیت خود را از دست می‌دهد. معامله تسلیحاتی ایران - کنتررا بمردم نشان داد که حکومت آمریکا برخلاف تمام ژستهای صلح طلبانه و قانون گریانه اش دارنده است که شبکه ای از جیره خواران و ارتش های مزدور را در سراسر جهان می‌چر - خاند. و برای تحقق منافع بین المللیش، عملیات قتل و تخریب را مخفیانه در همه جا هدایت می‌کند. در این راه، زندگی و سرزوست میلیونها انسان است که به قمار گذاشته می‌شود.

در این معاملات سری، چه ارتباطی میان فروش اسلحه به ایران و واریز کردن درآمد حاصله از این فروش به جیب کنتررا وجود دارد؟ صحبت فقط از یک موجود ساده دربانک سوئیس نیست. هرچه دروغها بیشتر آشکار می‌شود، و زوایای مختلف ماجرا روشنتر می‌گردد، منافع حکام آمریکا نیز عریانتر در معرض دید قرار می‌گیرد: وقایع جاری بر ارتجاع همه جانبه آمریکا و امر تدارک جنگ از دو زاویه پرتو افکنده است - نیاز امپریالیسم آمریکا به تحکیم جناح جنوبی ایالات متحده (یعنی آمریکا مرکزی - حقیقت) ، و کارزار جهت ایجاد فضایی که توجیه گر عملیات نظامی کنتررا در آمریکا باشد. عملیاتی که در خدمت تدارکات آنها برای جنگ جهانی قرار دارد.

در هفته آخر نوامبر، تلاش های رونالد ریگان جهت جلوگیری از گسترش مشاجرات

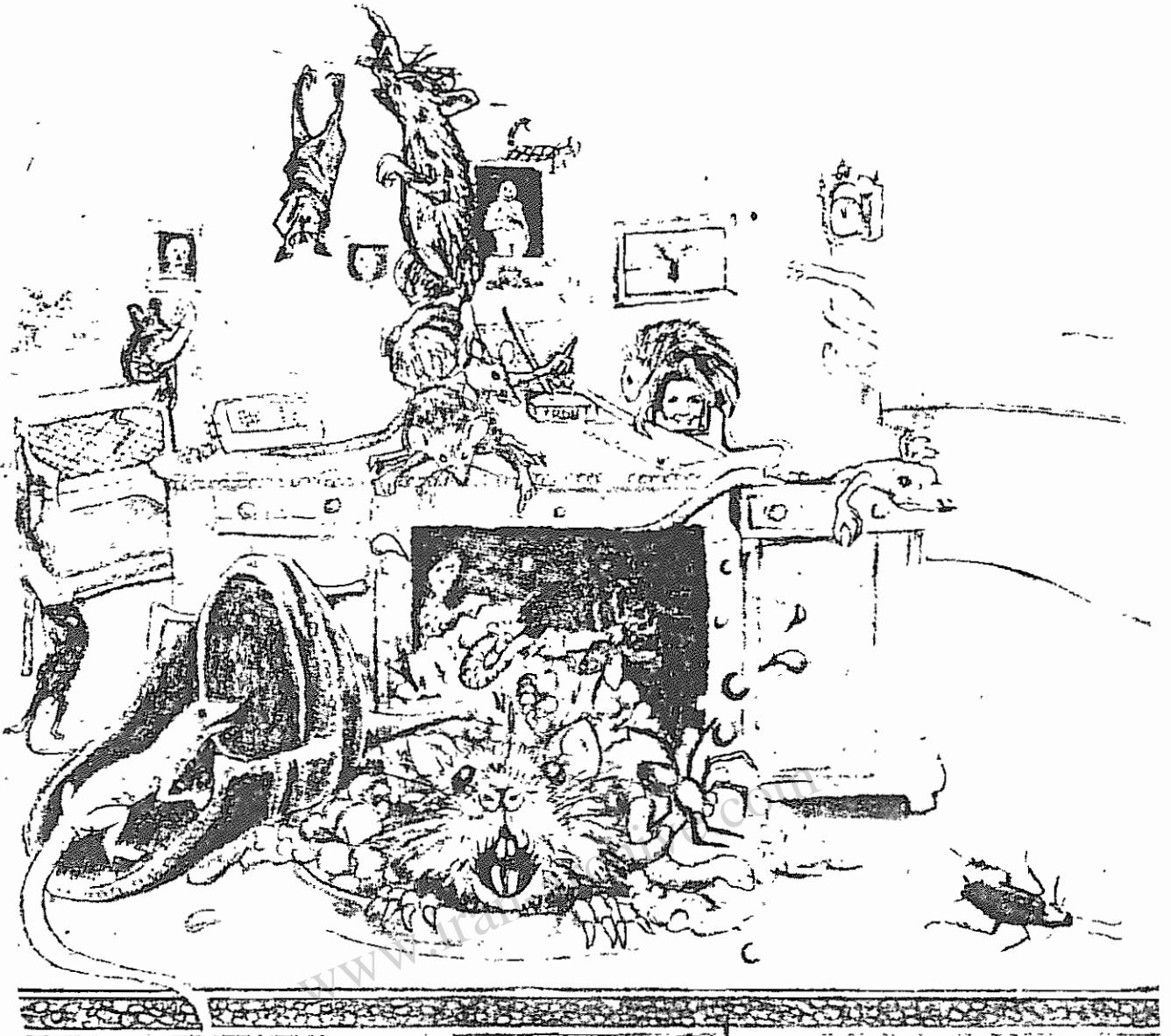
حول مسئله ارسال مخفیانه اسلحه به ایران بسیار ازم کیخته بود. او ابتدا سکوت اختیار کرده و از حرف زدن امتناع ورزیده، ظاهرآ به این دلیل که ملاحظات انسان دوستانه در قبال بقیه گروگانها در لبنان در میان است، ولی بعد تحت عنوان اینکه ارسال اسلحه در خدمت منافع استراتژیک ایالات متحده بوده، آشکارا بدفاع از این اقدام پرداخت. محافظ حاکم در بلوک غرب دادوفغان سردادند که کارزار ضد تروریستی غرب بخاطر افتاده است آنها تظاهر می‌کنند که از معامله دولت آمریکا با باصلاح تروریستها و گروگانگیرها خشکیین شده اند و از تکرار اینگونه توضیحات ارتجاعی سیاسی خشنود خواهند گشت.

اگر از زاویه ای دیگر به مسئله بنگریم، می‌بینیم که آمریکا ذراتبابط با ایران سیاسی کاملا منسجم رابه پیش برده است. چرا که از آغاز جنگ ایران و عراق، مجموعه بلوک آمریکا (وهیمنطور بلوک شوروی) تسلیحات طرفین درگیر را تأمین کرده و بخاطر منافع خود بروی خون و استخوان بیش از یک میلیون قربانی این جنگ حساب باز کرده اند. سخنگویان مختلف هیئت حاکمه آمریکا علنا اعلام کرده اند که دلواپس نتیجه جنگ و توانائی خویش در پیشبرد منافعشان از این طریق هستند. امانا کجان در برابر یک نگرانی دیگر قرار گرفته اند: اینکه ماجرای ایران روشن کرده که کارزار ضد تروریستی شان، دروغی بزرگ بیش نبوده است. دروغی که در خدمت انسجام بلوک غرب، اتخاذ اقدامات سرکوبگرانه جدید، توجیه تجاوزات نظامی نظیر بمباران لیبی و ایجاد جری مساعد برای تدارک جنگ جهانی علیه رقبای سوسیال امپریالیستان برده است.

بنابراین باید روشن کنیم که امپریالیست های آمریکائی حتی وقتی از جریان ایران گیت انتقادی کنند، منافع مسلم ایشان در بینها ن ماندن این دروغ بزرگ و وصله کردن نسای پیوسیده شان است، و این بر توده مردم است که به افشای اینان برخیزند.

سخره اینجاست که معامله تسلیحاتی با ایران هم به اعتبار رونالد ریگان لطف زده و هم به عوام فریبیهای ضد امپریالیستی رژیم ایران،





بیخود نیست که دروغبافان در ایران، آسان و ریسان را بهم می بافند و با وقاحت از در دسر های عظیمی که برای شیطان بزرگ در دست کرده اند، داد سخن می دهند، تا شاید بتوانند دامنه لطافت وارده را محدود کنند. اما آنچه معامله تسلیحاتی با ایران افشاء کرد ایس نبود که آمریکا با تروریستها معامله می کند، بلکه نشان داد که تعریف آمریکا از تروریست بودن یا نبودن، کاملا وابسته به میزان اتحاد این وها با ایالات متحده و مقدار خدمتی است که اینها در مقابله با رقیب - یعنی اتحاد شوروی - به منافع استراتژیک آمریکا انجام می دهند. و هیچ واقعه ای بهتر از انتقال مستقیم درآمد معامله تسلیحاتی با ایران به حساب تروریست های مزدور آمریکا - یعنی کنترا - نمی توانست بر این واقعیت مهر تأیید برسد.

پول های حاصل از فروش سلاح به ایران بحساب کنترا و غیر قانونی بودن این عمل، زوزه های درون طبقه حاکمه به اوج نوینی رسید. دولت ریگان سعی کرد که ضربات را با حداقل برساند. ماجرا از دهان یکی از جانوران شیورای امنیت ملی در حال گزارش تصمیم گیری های به دیگران به بیرون درز کرد. سرهنگ الیور نورت و آدمیرال همین دکستر رئیس سابق شورای امنیت ملی سیر بلا شده و مجبور به استعفا گشتند. سه اعلام کرد که تحقیقاتی صورت خواهد گرفت و غیره. در آخر هفته، در روز

نصف در صفحه ۱۴



قضیه بازتر شد و اعتقادات فراوانی را بر سر انکیخت. تقاضا شد که یک بازرس مخصوص و واردکار شود. اینجا بود که من میدان را به نمایندگان حزب دمکرات درکنگره و بازرسان مخصوصی داد که آتش انتقادشان علیه کاخ سفید تندتر بود. اما این آتلیان بورژوا، در واقع از چه چیزی ناراحت هستند؟ آنها خواهان چه تغییری در حکومتند، چه چیزی را می خواهند حفظ کنند؟ تحقیقات تازه حد به پیش می رود و در صدد دست یافتن به چه چیزی است؟

اولا اینکه، هیچ نهادهای جهت گیری اساسی ابتکار عمل ریگان در ارتباط با ایران - یعنی حرکت برای قدرت یابی و نفوذ دوباره در کشوری که از امنیت استراتژیک غیر قابل انکاری برخوردار است - را بریز سوال و انتقاد نبرده است. ثانيا، هیچ سیاستمداری در واشنگتن واقعا از اینکه پولها بطور مخفی بحساب کنترال وارزیر گشته، شوکه نشده است. گذشته از اینکه اینها خود به کمک صدمیایون دلاری به کنترال رأی مثبت دادند، باید گفت که تسلیح کنترال و دست داشتن سرهنگ ثورت در این قضیه نیز راز پنهانی نبوده است. در واقع، بسیاری از مقامات حکومت از این نگرانند که ضربه خوردن کارزار ضد تروریستی آمریکا به کارزار تروریستیش در نیکاراگوآ نیز لطمه وارد بیاورد. منتقدین کنونی، مخالف عملیات مخفی یا دوروشی و تجاوز نظامی نیستند. آنها برای حمله به گراناذا کف زدند و هنگام بمباران لیبی کاملا پشت کابینه ریگان زان داشتند. مسئله آنها صلح نیست. درست در بحبوحه ایران گیت کیت اعلام شد که آمریکا با راهی از محدوده قرارداد سالت ۲ در مورد سلاحهای استراتژیک هسته ای فراتر خواهد گذارد، اما هیچ اعتراضی علیه این تصمیم بلند نشد. ایران گیت بدون شک دست بخشی از طبقه حاکمه که در مورد مسائلی نظیر کنترل تسلیحاتی و آمریکای مرکزی با دولت ریگان اختلافاتی دارد را باز می کند، اما اصول اساسی برنامه ریگان یعنی احیای آمریکا و تدارک برای رویارویی با اتحاد شوروی زیر سوال نرفته است. اگر به ریگان حمله می شود، برای آن است که ژوپیا ده کردن "ریگانیم" خود، به اندازه کافی ثابت قدم نبوده است.

نگرانی امپریالیستهای آمریکایی از این است که کابینه ریگان اخیرا در ارتباط با به اجراء در آوردن اهداف مشترکشان خراب کرده است. او کار بسیار ظریف و مخاطره آمیز حفظ تعادل بین اهداف گوناگون آمریکا (مانند بازیابی موقعیت سابق در ایران و در عین حال حفظ کارزار جهانی ضد تروریستی) را درست به پیش نبرده است. حدت مشاجره بر سر ایران منعکس کننده این واقعیت است که اشتباهات زمانی رخ داده اند که آمریکا نمی تواند از پس رعبشان برآید. سناتور

پاتریک لیبی از ورمونت گفت که "عملیات در آمریکای مرکزی و جوسازی و دروغی را کنی علیه لیبی پس نبوده که این واقعه هم بر سرمان نازل شد. یک دروغه برای ضربه فنی شدن به!" این برداشت محافل بورژوازی که کابری کاخ سفید در ریکجاریک از گورباچف رودست خورده، مرتبا بعنوان دلیل اصلی اشتباهات فراوان کنونی از سیاست خارجی ریگان مطرح شده است. نیوزویک می نویسد: "ریگان در ماه های اخیر اشتباهات زیادی در زمینه سیاست خارجی مرتکب شده است. همانطور که برخی از مقامات مایوسانه ابراز می کنند هیچگونه سیاست خارجی منسجمی وجود ندارد، در عرض، تیم ریگان بیشتر و بیشتر به راه حلهای کوتاه مدت و ضربتی دست یازیده اند."

نیوزورک تایمز نیز در سرمقاله خود از این صحبت می کند که: "مایوس کننده ترین چیزی که دیروز در کاخ سفید آشکار شد نه فاکت های جدید، بلکه این واقعیت بود که معیارها و آرزوها از بین رفته اند، بیشتر بحثهای درون طبقه حاکمه حول این مسائل دور می زند: خانه تکانی در بین کارمندان ریگان، مشورت با "ریش سفیدان" طبقه حاکمه آمریکا و روشن کردن اینکه "چه کسی برای رئیس جمهور حرف می زند" و "چه کسی مسئول است." یعنی به اعتقادات آنها در این زمانه خطرناک ضروریست سیاست آمریکا در مشورت با مجرب ترین و قابل اعتمادترین مهره هایش شکل بگیرد - و از "اماتور بازی" و کوتاه نظری که اخیرا ریگان گرفتار شده، پرهیز گردد. هنری کیسینجر چنین انتقادی را در تلویزیون ای بی سی اینطور جمع بندی کرد: "من فکر نمی کنم عملیاتی از این دست، باید از کاخ سفید هدایت شود. می توان برخی کارهای دیپلماتیک انجام داد، اما نمی توان از دفتر شورای امنیت ملی به ارسال سلاح به اقصی نقاط جهان پرداخت. کاخ سفید نمی تواند عملیات مخفی و نقل و انتقالات تسلیحاتی را با کار آئی بالا به پیش ببرد." از نظر کیسینجر، سازمان دادن ارتش های مزدور و جنایتکار در اقصی نقاط و فریبکاری ماهرانه خیلی هم خوبست و هیچ اشکالی ندارد، فقط تریاخدای اینکارها را بطور مؤثر و از طریق "کانال های مناسب" به پیش ببرید! نصیحت کیسینجر، اعتراض به تصمیم گیری مخفی یا استفاده بیش از حد از قدرت اجرائی نیست. پیشنهاد شورای "ریش سفیدان" بدان معناست که تصمیمات واقعی کماکان باید توسط عده ای انگشت شمار از مورد اعتمادترین نمایندگان طبقه امپریالیست اتخاذ شوند.

اما این بحران رهبری انعکاسی از مشکلات عمیقتر است. افتتاح ایران گیت فقط منعکس کننده اشتباهاتی در کاخ سفید نیست، بلکه نشان دهنده تضادهای پیچیده و خارج از کنترلی است که پیشروی امپریالیستها ظاهر می شود. - آنها زمانیکه آنها با کله بطرف جنگ جهانی روانند. این تضادها، نهایتا موجب دست زدن به

قمار و طرح های مدبرانه ای نظیر شکستن کانال های "عادی" و "شویه های سنتی از جانب کاخ سفید ریگان می شود. کابری دست و پا چلفتی اینجا کاره ای نیست. وقایع جاری نشان می دهد که به چه اندازه حل بحران جهانی بصورت قسسی و مورد بیورد برای امپریالیستها مشکل است. تا چه حد فضای مانورشان در جهان محدود است، و چقدر محتاج قالب ریزی جدید کل-جهان از طریق جنگ جهانی است. این خطر و احتمال هم وجود دارد که امپریالیستها در تلاش مدبرانه برای خروج از این وقایع دست به یک قمار تکان دهنده جدید بزنند.

امپریالیستهای آمریکایی با مشکل سختی روبرو هستند. مطلب از این قرار است که ریگان در حال حاضر بعنوان آدمی دروغگو یا بی قابلیت جلوه گر شده و امپریالیستها نمی توانند اجازه دهند که اوضاع به همین منوال ادامه یابد. در عین حال، دورنمای یک واترگیت دیگر نیز آنها را بر حثت انداخته است. یکی از رهبران حزب دمکرات گفت: "ما نباید حرف واترگیت یا استیضاح و یا احکام بازداشت را بیان آوریم." فلورالوئید نیوسل نیوزورک تایمز آنکه معمولا نظرات امپریالیستهای اروپای غربی را منعکس می کند - حقیقت آن نوشت: "این بفتح هیچکس نیست نه آمریکا، نه متحدین و دوستانش." و تایمز از این صحبت کرد که شوروی دارد از این فاجعه سود می جوید.

رهبران سیاسی هردو حزب آمریکابشدت نگران آن هستند که هیاهوی اخیر بقدرت و اعتبار ریاست جمهوری که ظاهرا توسط ریگان احیاء شده، لطمه ای شدید وارد آورد. سام نان از اعضای حزب دمکرات مکررا تأکید کرده که قدرت ریاست جمهوری آمریکا مسئله مورد توجه عموم است. فرد دیگری بنام تیب اوئیل مطرح ساخته "این برای ملت یک تراژدیست که اعتبار رئیس جمهور آنقدر لطمه بخورد که توان وی را در هدایت مؤثر مسائل خارجی و داخلی سلب نماید." این نشان میدهد که دمکراتها و جمهوریخواهان بر سر امر ریگانیم کاملا توافق داشته و زیر ضربه بودن دولت را خطری برای منافع کل امپریالیسم آمریکا بحساب می آورند.

طبقه حاکمه آمریکا مسلما خواهان آن است که دامنه لطامات این ماجرا را محدود کرده و از آن خلاص شود، اما لزوما خواستن توانستن نیست. آنها می خواهند این ماجرا را بخوابانند، اما نمی توانند آنرا به امان خدا رها کنند یا دوباره به پشت پرده برانند. آنها احساس می کنند که کمی خانه تکانی و برخی تغییرات در کابینه ریگان ضروریست، و همچنین مهم است که از امور مخفی دیگری که احتمالا در سردابهای کاخ سفید چریان دارد نیز سر در آورند. (این گفته لنین که حکومتها هیچوقت به اندازه دوران جنگ محتاج جلب اعتماد عمومی و توافق و اتحاد در بین صفوف خود نیستند



### کمیته کردستان

## اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) منتشر کرده است

در مورد دولتهائی که در حال تدارک جنگ هستند (نخیز صدق می کند) بنظر می رسد که در بیسن امپریالیستهای آمریکائی توافقی در حال شکل گیری است. که اصلاحاتی را در کابینه ریگان از طریق یک خانه تکانی مهم و سریع در کاخ سفید بانجام رسانند و در عین حال در حفظ موقعیت رئیس جمهور بکوشند. از الیور نورث بعنوان "سرباز" و "میمن پرستی" یاد می شود که علیرغم زیاده روی، خیرخواه رئیس جمهور و منافع کشور بوده است. آن عده از اعضاء کنگره که مسؤریت تحقیقات مستقل در مورد جریان ایران را برعهده دارند بصراحت اعلام کرده اند که مسؤریتشان اثناء گنداب جاری در سردابهای کاخ سفید نیست (چیز رسد به آنکه بخواهند تمیزش کنند)، اینها فقط قرار است کثافات برملا شده در انظار عمومی را با نشت گیری یکی دو توله فاضلاب پاک کرده و آن چهره سابق را به رئیس جمهور بازگردانند.

بازرسان کنگره اعلام کرده اند که "اعتقاد رئیس جمهور و توان وی در اعمال حاکمیت زیر سوال رفته است... و تحقیقات مستقل تنها راهی است که می تواند اعتماد مردم آمریکا را بازگرداند." آنها با این خطر روبرویند که خانه تکانی مهم از کارکنان کاخ سفید موجب نزاع های داخلی بیشتر و آشکار شدن اسرار بیشتری شود. ممکن است بازرسانی که در حال پرسه زدن در کاخ سفید هستند، مسائلی را رو کنند که بورژوازی آرزو کند، کاش هرگز به پیروی دست نیافتنی بود. در آنصورت، جمله معروف ریگان در جریان انتخابات یعنی "حالا کجایش را دیده اید" بطور عجیبی به تحقق خواهد پیوست.

ایران گیت نشان می دهد که قدرت سیاسی در آمریکا در دست باند مستأصلی از کانگسترها و جانیان بین المللی است که حاضرند برای اهداف جنایتکارانه شان بهر کاری دست زنند - حتی به همپالکی های خود دروغ بگویند، متحدان خود را فریب دهند و قوانین خود را بشکنند. در واقع، اینها خود همان "شرکت بین المللی نفت" هستند که ریگان عوامفریبانه به دیگران نسبت می داد. اینها افرادی هستند که انگشت مکی شان روی تکه های سلاح های هسته ای قرار دارد. طبقه حاکمه امپریالیستی تلاش خواهد کرد که لطامات وارده را جبران کند و چهره پوسیده خود را بازسازی نماید. در این میان، توده های مردم می باید دست آنها را رو کنند. چرا که بقول ماشو: آنجا که چارو نرسد، گردو خاك ها بخودی خود پاک میشوند.



خمینی . . . .

تغییرات تحمیلی امپریالیستی در ایران مربوط می گشت. این تحولات - و تدابیر سیاسی اتخاذ شده برای اجرای آنها (انحلال مجلس، اعطای حق رأی به زنان و . . .) - وقوع آشوب بزرگ و قیام سیاسی را تسریع کرد. بسیاری از افشارخلاق در این دوره کام هائی مشخصا سیاسی در مخالفت با رژیم برداشتند. اما بخشی از مخالفتها در آن دوره بیان آشوب و تضاد میان طبقات ارتجاعی در رویارویی با این تدابیر بود. اگر چه عمده مالکان بزرگ ارضی که در ابتدا بار فرم های امپریالیستی مخالف بودند، بالاخره "جلب" یا خنثی شدند - عمدتا از طریق تبدیلشان به بخشی از طبقه بورژوازی کمیرا - دور - ولی بسیاری از فئودال ها بواسطه قدرت سیاسی و اقتصادی کمترشان، عمدتاً کنار زده شدند و در بخش وسیعی از دهات، آتوریته های نوین روستائی که بشکلی مستقیمتر از جانب رژیم حمایت می شدند جایگزین آتوریته سنتی گردیدند. نتیجه آنکه، بسیاری از کسانی که با روابط نیمه فئودالی بندداشتند از مواضع قدرت و موقعیت ممتاز برکنار شدند.

مضاف بر این، تدابیر فراوانی از جانب شاه با هدف مستقیم استحال آتوریته مذهبی سنتی اتخاذ شد و اقداماتی نظیر "اعطای حق رأی به زنان" نیز بطور غیر مستقیم قدرت این آتوریته را تقلیل می داد. شاه عملا بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا زمان بر سر کار بودنش، به این حملات مستقیم و غیر مستقیم خود علیه ساختار آتوریته مذهبی ادامه داد. ظهور خمینی بعنوان یک شخصیت بسیار مهم در صحنه سیاسی ایران، محصول این تغییر و تبدیلات امپریالیستی، و عکس العملی به تدابیر سیاسی اتخاذ شده منتسج از آن بود.

ارزیابی از خمینی بعنوان نماینده مایبانی که در خدمت و حافظ نظام کمیرادوری هستند، اساسا نه بر پایه این واقعیت، که او یک آخوند عالیترتبه است، بلکه بر مبنای محتوای واقعی برنامه اش - حکومت اسلامی - و فراخوان تأسیس یک تشکرکراسی در جهت تقویت و تحکیم سنگر روحانیت در دولت و جامعه، و همچنین با توجه به نیروهای که حول این برنامه گرد آمدند، می باشد.

خمینی عملا بخاطر پیشقدم شدنش در ارائه یک برنامه جهت حکومت مذهبی در میان آخوندها برجسته گشت، و برنامه وی چیزی نبود جز ترجمان آخوندی سرمایه بوروکرات.

بحث ما این نیست که تضاد و مخالفت خمینی با آمریکا و بطور مشخص رژیم بهلسوی عوامفریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیستها عملا موقعیت و نفوذ بخشهای مهم و وسیعی از نیروهای ارتجاعی را به تحلیل بردند و سیر وقایع آنچنان بود که بخشهای وسیعی از ارتجاعیون - برای محافظت از نظام و احیای مواضع از کف رفته خود - تحت لوای جمهوری اسلامی و قانون و نظم اسلامی و برای "نجات ایران" به موج اپوزیسیون شاه پیوستند.

مضاف بر مسائلی که در مورد پایه مادی ظهور امثال خمینی مطرح کردیم، سه فاکتور سیاسی بسیار مهم نیز در امر مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفا نمودند:

۱- آخوندها نه تنها سازمان یافته بودند - و بایخته شدن بحران انقلابی سریعاً متشکل تر نیز شدند - بلکه از آغاز دهه ۱۳۴۰ و خصوصاً با ظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجر شد، برنامه خود را ترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت. وسعت پایه توده ای خمینی با برخی اقدامات روبنائی رژیم ( حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی و استحال آتوریته مذهبی ) نیز ارتباط داشت. کششی خود بخودی نیز میان بسیاری از افشارخلاق به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام از طرف حکومت "زیر ضربه" بود. برای این افشارتشکیل ائتلاف حتی با برخی از عقب مانده ترین عناصر سنت کرا علیه رژیم شاه مطرح گشت. این چنین بود که نمایندگان گرایش بورژوا-دمکراتیک در میان مردم با خمینی همراه شدند و این امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی در میان توده ها کمک شایان نمود.

۲- پرولتاریای بین المللی بنابه دلائلی که پیشتر از این گفتیم بغایت ضعیف

بفیه در صفحه ۱۸

وضعیت سیاسی . . .

تسه دون با تحلیلی علمی و همه جانبه، طبیعت استعماری و استشاری سیاست نوین امپریالیستی را افشا کرد و پیچی "استقلال" کشورهای تحت سلطه را در پیش چشم پرولتاریا و خلقهای تحت ستم آشکار ساخت. حزب کمونیست چین بروشنی نشان داد که چگونه یکی از مهمترین خصوصیات استعمار نوین شکل همی و بوجود آوردن یک رشته حکومتها بظاهر غیر وابسته است و هدف از این سیاست نوین امپریالیستی رانیز بوضوح بیان نمود: تشدید استعمار و ستم بر خلقهای جهان. حزب کمونیست چین در ضدیت با رویزیونیستهای خروشچی که می کوشیدند سیاست نواستعماری امپریالیسم را ترجیح نموده و آنرا بعنوان "استقلال سیاسی" کشورهای تحت سلطه جابزنند، اعلام نمود: امپریالیستها می کوشند امرهای کنترل اقتصادی و نفوذ سیاسی خود را در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتن در دست نگاه دارند، اما در رویارویی با این حرکت امپریالیستها "خلقهای این قاره ها پیگیرانه خواستار از بین بردن مل نیروهای امپریالیسم و سگهای زنجیرش در کشور - های خود هستند و بخاطر استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور خود مبارزه می نمایند". کمونیست های چینی ثابت نمودند که چگونه ترجیحات و تزه های رویزیونیستها چیزی جز آرایش تجاوز و غارتگری استعمار نوین در کشورهای سه قاره و پرده پوشی تضاد حد بین امپریالیسم و ملل ستمدیده نیست. در نتیجه این مبارزه حیاتی، تزه های رویزیونیستی مذکور در هم کوبیده شد و مدافعین استعمار نوین در پیش چشم ستمدیدگان جهان افشاشدند.

از آن دوران تا به امروز جز رویزیونیست های روسی و بعدها رویزیونیستهای سه جهانی، کمتر کسی چنین تقسیم بندی مغلوط و توهم آفرینی را از حکومتهای کشورهای تحت سلطه ارائه کرده بود. اما امروز شاهد آتیم که حکا بدنبال پشت پا زدن به دستاوردهای پرولتاریا، بین المللی، در عرصه استنتاجات تشویریک از ریشه های تاریخی استعمار نوین نیز شانه به شانه کهنه تزه های رویزیونیستهای خروشچی می ساید.

البته نویسنده کمونیست به این "ریشه تاریخی" بسنده نکرده و برای "روشنتر" کردن بحث خود در ارتباط با "بحران حکومتی" سه جوانب دیگر مسئله نیز پرداخته است:

"یک جنبه کمابیش عمومی دیگر در سوابق و زمینه های تاریخی بحران حکومتی موجود است. شدن پایه های سرکردگی یک جنبه آمریکادار درون اردوگاه امپریالیستی غرب است. . . . این سرکردگی در درده اخیر در معرض تحریک تازه ای از رقابتهای در درون این اردوگاه قرار گرفته است." ( عبارت داخل کروشه

از حقیقت است )

این واقعیتی است که قدرتهای امپریالیستی درون اردوگاه غرب از وحدتی مطلق برخوردار نبوده و دقیقاً بدان دلیل که نماینده سرمایه های ملی کونا کونند، بایکدیگر تضاد دارند. مع الوصف همین امپریالیستهای بلوک مالی و نظامی متحدر در مقابل بلوک مالی و نظامی امپریالیستی تشکیل می دهند، و در واقع تمامی تضادهایشان امسروزه تابع تضاد اصلی ترمی باشد.

همانطور که قبلاً گفتیم، علت "بحران حکومتی" در پاره ای از کشورهای تحت سلطه غرب و زیر علامت سوال رفتن این حکومتها، بواسطه برپائی امواج سهمگین مبارزات انقلابی توده هاست. به مائیتی، آفریقای جنوبی و فیلیپین نگاه کنید. پایه های آن بحرانی که این کشورها را می لرزاند، برعکس آنچه که حکما جلوه میدهد، تضادهای درون اردوی امپریالیستی غرب نبوده و حتی ناشی از تضادهای مابین غرب و شرق هم نیست. بلکه حدت یابی کیفی تضادهای پروسه شدت امپریالیستی است که بصورت تشدید کیفی تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی - سیاسی این کشورها بروز می یابد. از سوی دیگر، بعلمت گره خوردن تضادهای میان دو بلوک در نقاط حساس جهان انجام تغییرات و جابجائی هادر سطح حکومتی وابسته برای امپریالیسم آمریکا بسادگی امکان پذیر نبوده و خود این مسئله دامنه "بحران حکومتی" را گسترده ترمی سازد. نکته قابل توجه اینک در تمامی موارد ترجیح امپریالیستها به ابقای همین حکومتها - تا آنجا که ممکن است - و حذر کردن از انجام جابجائی بوده است. چرا که این جابجائی هاسملاً و زمینه هائی را برای نفوذ بلوک رقیب باز نموده و شکافهای عمیق ترو گسترده تری را برای فوران خشم انقلابی توده بوجد می آورد. اما ترجیح امپریالیستهای چیز است و توان آنها چیزی دیگر!

نویسنده کمونیست در ادامه بحث می نویسد: "بحران حکومتی موجود در کشورهای تحت سلطه در اساس بوسیله ازدست رفتن دورنمای توسعه اقتصادی در اثر بحران اخیر اقتصاد جهانی، و بدین آمدن جریان تازه ای از اعتراضات اجتماعی مبتنی بر شکل گرفتن طبقه کارگر بعنوان طبقه اصلی استثمار شونده در این کشور ها، رقم زده شده است."

و ادامه می دهد:

"بی افقی و آشکار شدن ورشکستگی و عدم کفایت جریانات حکومتی بورژوازی در کشور های تحت سلطه، رکن بحران حکومتی موجود را می سازد."

"بی کفایتی" و "بی افقی" در چه موردی؟ اگر قرار است "جنبه کمابیش عمومی بحران حکومتی" بزم نویسنده "سست شدن پایه سرکردگی یک -

جانبه آمریکا در درون اردوگاه امپریالیستی غرب" باشد و اگر قرار است این "بحران حکومتی با ازدست رفتن دورنمای توسعه اقتصادی" رقم خورده باشد، پس اینهمه جمله پردازی برای چیست؟ آیا حکما نمی داند که کفایت ها، توان ها و محدودیت های حکومت های وابسته بطور بلا فصل به گردانندگان اصلی آنها یعنی امپریالیستها بازمی گردد؟ واقعیت اینست که امپریالیستها وقتی یکی از وابستگانشان به "بحران حکومتی" گرفتاری می شود، اورائی لیاقت و پیرا اشتباه و لغزش می خوانند. مثلاً وقتی مارکوس چمدانها را بست، مطبوعات آمریکائی پر شد از اسناد و مدارکی که نشان می داد چگونه وی دوران چشمان کاخ سفید کمکهای آمریکارا خرج زن و بچه اش می کرده است! آیا اینکه در بحران قرضی که امروز کریهاتنگیر اکثر کشورهای آمریکای لاتین می باشد، بانکهای امپریالیستی در گزارشات خود حکام این کشورها را بی لیاقت و عقب افتاده و مسئول این بحران می خوانند. گوئی اینها چیزی غیر از کار گزاران خودشان یعنی حکومت های کمپرادوری هستند. و بنظر می آید که این تبلیغات چندان بی اثر نبوده و تأثیرات معینی را بر تحلیل های نیروهای نظیر حکما که از بررسی

و برخورد علمی به تضادهای بنیادین مجموعه سیستم امپریالیستی عاجزند، بجای گذارده است. بنابراین آنچه گفته شد، بابتوجه به اوضاع حاد جهانی و راه حل نهائی و اجتناب ناپذیر امپریالیستها برای برون رفت از بحران چیزی که برای هر دو بلوک از اهمیت درجه اول برخوردار است، نه منافع فی الفور و کوتاه مدت اقتصادی بلکه ملاحظات و منافع نظامی - استراتژییک است. این نیاز سرمایه مالی امپریالیستی در رقابتهای افرا کبیخته و قدرات جنگی است که در درجه اول حکم به چنین چیزی می دهد. ضرورت بازگشائی باب مرادوات مابین امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی - بدون کوچکترین توجهی به پان اسلامی بودن حکومت ایران - نیز از همین نیاز نشأت می گیرد. اینکه عربستان سعودی که بنا به محاسبات حکما قرار بوده بیش از هر حکومت دیگری از پان اسلامی بودن رژیم خمینی زجر کشیده باشد در تمام چند ماهه اخیر برای تأمین مابحتاج جنگی رژیم ( فراموش نکنید که بزم نویسندگان کمونیست، جنگ خلیج مظهر و بهترین تبلور سیاست پان - اسلامی است ) به ایران اعتبار می داده است نیز پاسخی به این نیاز عاجل می باشد. مسئله مقابل پای امپریالیستها ( اعم از غرب و شرق ) آنست که بالاخره ایران پایگاه جنگی کدام بلوک خواهد بود و در مقابل نیاز و مسئله ای چنین عاجل و پیراهنیت، پان اسلامی بودن حکومت ایران آنچنان کم رنگ می شود که کوچکترین ردیائی از آن در وقایع اخیر بچشم نمی خورد.

سرکیجه و پیرا کندگی در

تاکتیکهای امپریالیستی یا

سرکیجه و پیرت گوئی نویسنده کمونیست ؟

" در پیرا این بحران حکومتی ..... بورژوازی امپریالیستی در رأس اردوگاه غرب، جز بر خورد های واکنشی و روی آوردن به تاکتیک های فاقد مبنای استراتژییک راهی در مقابل خود نمی یابد. " ..... " انقلاب ۵۷ ایران که بلوغ و تهدید خرد کننده این بحران حکومتی را عریان ساخت آمریکا و دیگر دول امپریالیستی غرب را به سرکیجه انداخت - این سرکیجه خود را هر روز در اشکال دیگری از چنگ و چانه زدن با دیگر تاتورهائی مثل مارکوس و ... گرفته تا پیرا کندگی در برخورد به بحران آمریکائی مرکزی و نیکاراگوآ، دخالت نظامی نمایش آمریکادر کشور چند صد هزار نفری کرانادا، سرگردانی و پیرا کندگی در قبال بحران آفریقائی جنوبی و بالاخره نمونه هائی مثل شاخ به شاخ شدنهای آقای ریگان با سرزنشگ قدافی تجدید می کند: "

( تأکید از حقیقت است )

تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه داری امپریالیستی خود را در حدت یابی روز افزون رقابت های امپریالیستی و تشدید تضادهای اجتماعی و فرازیافتن مبارزه طبقاتی در سطح بین المللی بنمایش می گذارد. این امر، محاسبات و راه "حل" های نوینی را به امپریالیستها تحمیل می کند. جهان به صفحه شطرنجی می ماند که بازیگرانش بر زمینه استراتژی مات کشیدن حریف و کسب پیروزی، حرکات حساب شده و با برنامه ای را به پیش می برند. هر چند پدیده های اجتماعی بنا به دخالت فاکتورها و پارامتر های بینهایت و حساب نشده دارای آنچنان تضادهای فشرده و عمیقی هستند که پیچیدگی بازی شطرنج در مقابل آن هیچ بحساب نمی آید، اما این خود دلیلئی است بر آنکه "چگونگی" "حل" این تضادها از اهمیتی حیاتی برای آن، استراتژی برخورداری شوند. در این دوره برای امپریالیستها، استراتژی تجدید تقسیم جهان - از طریق برپائی جنگ امپریالیستی - تنها راه "تنظیم" و "حل" اساسی این بحران است. و در مورد این مسئله آنها نه کپیج هستند و نه پیرا کننده. مجموعه حرکات و مانورهای سیاسی و نظامیشان نیز بمنابنه تاکتیک هائی بر مبنای این استراتژی می بایست مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرند. اما اگر منظور حکما از "پیرا کندگی" بودن صرف امپریالیستهای غربی آن است که اینها با یکدیگر اختلاف نظر و حتی تضاد منافع معین دارند، باید گفت که این نه مسئله ای عجیب است و نه کشفی تازه. چرا که هر یک از دول پدید در دهه ۱۸

وضعیت سیاسی . . . . .

امپریالیستی بمثابه نمایندگان سرمایه های مجزای مشخص با ریشه ملی مطرح هستند و بر مبنای همین ریشه های جداگانه، بعنوان سرمایه های رقیب در ارتباط با یکدیگر عمل می کنند. اما، در دوره مشخص و بر مبنای ترکیب معین ساختار جهان امپریالیستی، نقش و موقعیت قدرت یا قدرتهای سر کرده، رشد تاریخی نیروهای مختلف، تغییر و تحولات سیاسی - استراتژیک جاری و . . . . . ببلوک های مشخص و قابل تفکیک متقابل و متعارض حول منافع واحد استراتژیک شکل می گیرند و رقابت فزاینده و گریز - ناپذیر درون سیستم را بصورت دو صف بندی متخاصم مالی - نظامی عینیت می بخشد. از این جهت که تضادهای درون هر بلوک تابعی از تضاد بزرگتر (یعنی تضاد میان دو بلوک بوده و اتحاد استراتژیک میان اعضای هر بلوک (علیرغم اختلافهایشان) امری ممکن و عینی می باشد. آنچه علیرغم تضادهای موجود درون هر بلوک بلا تعویض می ماند اتخاذ و اعمال سیاستها در جوابگویی به نیازهای استراتژیک سرمایه آن بلوک بطور کل در چارچوب امکانات آن سرنگ می باشد. این سرمایه است که نمایندگانش را هدایت می کند و نه بالعکس. این عنصر مهم و تعیین کننده در بررسی سیاستهای امپریالیستها است. اینکه سیاستهای اتحاد شده از جانب امپریالیستها برای مقابله با معضلات و نقساط ضعف امروزینشان به ثبات و بهبود دراز مدت نمی انجامد و فراگیر نمی باشد، راضی توان پراکندگی نامید. این بیشتر تعیین موردیمورد و بکار بست موردیمورد سیاستهای رفع بحران و نقاط ضعف است و بعبود نیست که حکما بواسطه عدم درک علمی از قوانین کارکرد این سیستم و وضعیت کنونی سرمایه چنین فاکتوری را برای خود پراکندگی معنی کرده باشد. اما این سیستم قوانینی دارد که باید آنرا بطور علمی درک کرد و الا احکام صادره در این مورد، تماما بی پایه خواهد بود.

جلوه دادن تاکتیکهای امپریالیستی بعنوان حرکت کج سرائی که گویا فادهر - گونه استراتژی هستند، نهایت کندهنی است، چراکه پیچیدگی پدیده های اجتماعی را ساده - انگارانه منکر می شود، چشم و گوش طبقه کارگر را بروی واقعیات جهانی می بندد و مهمتر از همه بروی این مسئله پرده می افکند که این سیستم دارای قوانینی است و حرکت نمایندگانش را کارکرد این قوانین تعیین می کند و نه کج سرائی این یا آن سردمدار حکومتی و بدین ترتیب، بخصوص در این زمان طبقه کارگر را در برابر فرصت ها و خطرات ناشی از وحدت یابی تضادهای جهانی خلع سلاح کرده و در بهترین حالت منفعلس

می سازد. اینکه امروزه تمام چاره جوئی های امپریالیستی در مقابل مشکلات شان، علیرغم بوجود آوردن بهبودهای نسبی و قسمی بسرعت بضر خود بدل می شوند و کارآئی سیاستهای سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را ندارند، بواسطه "کجی" آنها نیست. علت، موقعیت متفاوت سرمایه در آن دوران و امروز است. علت، نیازهای متفاوت و توانائی های سرمایه در آن دوران و امروز است. امروز امکانات سرمایه در همین حد است! حکما در اثبات ادعای بی پایه خود مبنی بر فساد استراتژی بودن تاکتیک های امپریالیستی سر کجیه گرفته و بهر دری می زند و علت تمام مانورهای امپریالیستی، تمام تدارکات جنگی و تمام تغییر و تحولات مشخص و هدف مند امپریالیستی را در سر کجیه گرفتن بلوک غرب خلاصه می کند (شرق امپریالیستی هم که انکار نه انکار وجود دارد). رویدادهای پراهمیت جهانی همچون دخالت نظامی آمریکا در کرانادا، تجاوز آشکار نظامی به لیبی، تغییر و تحولات حکومتی در فیلیپین و هائیتی، تجدید مناسبات با حکومت پان اسلامی ایران و حتی بزمن خوردن موشک هسته ای روس ها در خاک فنلاند، همگی بر زمینه استراتژی معین ایندوره امپریالیستها و بر بستری جهانی بحرانی بوقوع می پیوندند که مشخصه اصلیش آمادگی و تدارک دو بلوک برای جنگ تجدید تقسیم است. برخلاف نظر حکما، آنچه در کرانادا اتفاق افتاد، نمایش یک مشت کج سرائی نبود. جایگاه چنین واقعه ای بیش از هر چیز در ارتباط با اهمیت منطقه دریای کارائیب، مناسبات دولت سرنگون شده با بلوک شرق، اهداف تبلیغاتی امپریالیسم آمریکا . . . . . است که تعیین می شود.

یا آنچه بشکل پراکندگی در اتخاذ پاره ای تصمیمات و پیشبرد برخی "تندیها" - اساسا تبلیغاتی - از سوی بلوک غرب در برخورد به رژیم آفریقای جنوبی بچشم می خورد نیز بهیچ وجه نشانه پراکندگی این بلوک نیست. واقعیت اساسی اینست که همه آنها بر سر لزوم - و \*

\* هر چند همه این تدابیر با اجبار بضر خود بدل شده و هر بار امپریالیستها را با درجه شدیدتری از بحران مواجه می سازد.

اجبار - به حفظ نظام آپارتاید بایکدیگر اتفاق نظر دارند. برخلاف تصورات و شك و شبهات حکما، امپریالیستهای غربی با پیروی از منافع بنیادینشان و با توجه به جایگاه آفریقای جنوبی در شبکه جهانیان هیچ شك و سردرگمی و هیچ پراکندگی در حفظ نظام آپارتاید ندارند.

پایه مادی برداشت صوری حکما و بحث از "سر کجیه" امپریالیستها برای این مسئله استوار است: ندیدن یا عدم توجه به قوانین کارکرد سیستم امپریالیستی بعنوان مبنای تحولات. و در نتیجه عدم شناخت از عوامل منعکس کننده موقعیت کنونی سرمایه و عدم درک این واقعیت که: تنها راه حل قطعی موجود در برابر سرمایه برای حل بحران و معضلاتی که منعکس کننده این بحران است، عبارت است از شکل دهی مجدد به ساختار مناسبات اقتصادی - سیاسی جهان، یعنی قالب ریزی دوباره مناسبات و صف بندی های موجود در جهان از طریق یک جنگ تجدید تقسیم جهانی.

خلاصه کنیم، مجموعه حرکات و مانورهای - سی و نظامی امپریالیستهای از یک سیستم "سر کجیه" نبوده، بلکه ریشه در پیوسیدگی و گنبدگی سیستمی دارد که امروز بیش از هر زمان دیگری در آستانه فروپاشی قرار گرفته است و همین مسئله عالیترین فرصت ها را مقابل پروولتاریای انقلابی، برای نابودی قطعی و رادیکال آن گشوده است. فرصت هائی که تنها با اتکاء به تئوری علمی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماوتسه دون قابل درکند و تنها از طریق پیشبرد مبارزه ای آگاهانه بر چنین اساسی است که می توان پیروسی نابودی نظام سرمایه داری را تسریع نمود. این چیز است که حکما به طبقه کارگر نمی گوید.

پان اسلامیس و جنگ

نویسنده کمونیست، بعد از پایه ریزی تئوریک مبحث پان اسلامیس و کنار هم چیدن وقایع و شواهد "انکار ناپذیر" از چهار گوشه جهان، به بحث رابه نکته پایانی - به بخش نتیجه گیری. عملی - می رساند. در این قسمت، تلاش فراوانی برای نشان دادن سرنوشت جنگ ایران و عراق بخرج داده شده و "عامل تعیین کننده در سرنوشت جنگ"، سناریوهای "محتمل برای ادامه یاپایان آن" و بالاخره شعار مرکزی حزب حول این مسئله

خمینی . . . . .

بوده و نمی توانست بمثابه یک نیروی قدرتمند مادی تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک خود را بر روند انقلاب ایران بجای گذارد.

۲ - امپریالیسم آمریکابه نوعی از شل کردن دهنه نیروهای وفادار خود در ارتش - به آن شکلی انتظارش می رفت - علیه انقلاب "خودداری" کرد تا از ریسک مواجهه با وضعیت نهی تا غیر قابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوری هابیش از حد در اوضاع باز شدی گسستی تعمیق یابنده بوقوع پیوندد) بپرهیزد. این امر خود ناشی از عسق بحران و دامنه تأثیرات آن بود.

بروی کاغذآمده است. و اینجاست که آنهمه عبارت پردازی های مغشوش و برخورداردهنای القاط آمیز تحت پوشش "دیالکتیک" نتیجه عملی رفرمیستی و مرحله گریبان خود را نخست و عریان بروز می دهند. ما همانطور که پیش از این در مقاله "گره کورجنگ خلیج" متذکر شدیم:

"سرنوشت این جنگ خسته کننده و بیابان نیافتنی در گرو قوای طرفین درگیر و نتایج حلات دیوانه وار ایران یا ضربات قوای عراقی بمراکز جمعیت و منابع اقتصادی و نظامی ایران هم نیست. ایران و عراق بارها اقدامات و تدابیری را برای بدست آوردن موقعیت برتر نظامی و جغرافیایی بکار بسته اند و اینک نمی توانند کاری کیفیتاً فزون بر آنچه تاکنون انجام داده اند به پیش برند، اگر قرار بود مسئله جنگ با این چیزها حل شود خیلی پیش از اینها حل شده بود...."

مطمئناً جنگ خلیج تنها در مناسبات نیروهای مسلح دو کشور یا طرح های کوتاه مدت و دراز مدت نظامیشان خلاصه نشده بلکه بصورت پدیده ای منطقه ای در متن تحولات جهانی مطرح می باشد و بیش از هر چیز، این عرصه جهانی است که تعیین کننده سیر تحولات این جنگ می باشد و غیر از این نگرینستن به آن، غیر عملی و موجب گمراهی است. (حقیقت، دوره دوم - شماره ۲ - آذر/دی ۶۴)

ما در آن مقاله و مقالات دیگر نشان دادیم که چگونه جنگ دقیقاً برای بسط دامنه نفوذ بلوک جنگی غرب در منطقه خلیج، پرکردن خلاء قدرت منطقه ای در ایران و همچنین بسط نفوذ امپریالیسم آمریکا در عراق و عقب نشاندن بلوک سوسیال امپریالیستی رقیب برآه افتاد و ادامه پیدا کرد. و از این صحبت کردیم که چگونه هر دو بلوک رقیب با اتخاذ حرکات و ضدحرکات پی در پی - در هر دو سوی سنکر - می کوشند جای پای کنونی خود را مستحکم ساخته و جای پای نهی را برای خویش بدست آورند. تمام بحث ما این بوده که چگونه موقعیت کنونی مناسبات بین المللی و گره خوردن تضادهای امپریالیستی در عرصه خلیج دست زدن به اقداماتی قطعی از جانب هر یک از آنان را به ریسکی بزرگ بدل کرده است یعنی هر اقدام قطعی می تواند جرقه جنگ جهانی امپریالیستی باشد. در پایان همان مقاله آورده شد:

\* در اینجا به این بحث نمی پردازیم که چگونه حکما بدون کوچکترین اشاره با انتقادی به تحلیل گذشته "مارکسیسم انقلابی" از جنگ، موضع عوض کرده و نیازی هم به توضیح علل این تغییر موضع به مردم نمی بیند. (رجوع کنید به بیانیه های اتحاد مبارزان کمونیست در مهرماه سال ۱۳۵۹.)

"دوبلوك امپریالیستی به بازیهای خود در عرصه جنگ خلیج تا فرارسیدن شرایط دست زدن به پیشرویهای قطعی در منطقه - که خود اعلام کرده اند به احتیال قوی مصادف با شروع جنگ جهانی خواهد بود - ادامه خواهند داد."

همه این واقعیات نشان دهنده حساس بودن موقعیت ایران و منطقه بوده و جایگاه پراهمیتش را در محاسبات و مناسبات جهان امپریالیستی تصویر می کند. اما در مقابل ما، نویسندگان نشریه کمونیست قرار دارند که با "ساده کردن مسئله پیچیده سرنوشت جنگ خلیج (بشکلی که خواهید دید) نهایت محدودنگری و ساده لوحی را بنمایش می گذارند. کمونیست می نویسد:

"تحولات جنگ عملاً به نتایج زور آزمائی های نظامی گره خورده است."

اشتباه نکنید! منظورشان نتایج زور آزمائیهای نظامی در عرصه جهانی و میان دوبلوك امپریالیستی نیست، بلکه درباره لشکرکشی های جمهوری اسلامی، حلات هوائی عراق و تبادل آتش توپخانه دو طرف صحبت می کنند! و این یعنی بی نتیجگی را بجای نتیجه جا زدن، عوامل تعیین کننده را رها کردن و در عوض به فاکتورهای تبعی جنگ انداختن. اما نویسنده "دور-اندیش" کمونیست به این بسنده نکرد و "نتایج محتمل" متفاوتی را که بنظرش می رسیده بروی کاغذ آورده تا مبادا طبقه کارگر دچار سردرگمی گردد و در مقابل سیر تحولات خلع سلاح شود:

"یک موفقیت تعیین کننده توسط رژیم اسلامی [مثلاً فتح بصره؟]، نابخاطر ه انداختن سیستم حکومتی در منطقه [یعنی در کویت، امارات بحرین، اردن، عربستان سعودی و...]. دول بیشتری را عملاً به دایره این جنگ خواهد کشاند، [یعنی این کشورها بطور مستقیم درگیر جنگ با حکومت پان اسلامی ایران خواهند شد، اما در نهایت تعجب: [برای مدت طولانی تری به حکومت پان اسلامی امکان بقاء خواهند داد!]

[یعنی قوای طرف مقابل رژیم ایران در جنگ تقریباً می شود اما این به بقاء حکومت پان-اسلامی کمک خواهد کرد!]

(تأکیدات و عبارات داخل کروشه از حقیقت است.)

این سناریو را جدی نباید گرفت، نویسنده صرفاً حدسیاتی را مطرح کرده که حتی - آنطور که لنین می گفت - "داهیه" هم نیستند، بلکه فقط حدسیاتند و بی پایه و اساس و متناقض. و اما، سناریوی دوم:

"ناکامی نظامی رژیم اسلامی که به پذیرش متارک جنگ بیانجامد، منجر به آن خواهد شد که حکومت پان اسلامی مستقیماً رودر روی مشکلات داخلی قرار بگیرد، [دقت کنید! یعنی در حال حاضر مستقیماً رودر روی مشکلات داخلی نیست] شکاف موجود در حکومت دهان باز کند، به تحریک

سیاسی در سطح جامعه میدان دهد و بار دیگر در این مهمترین کشور منطقه امکان دخالت فعال توده ها را در بحران حکومتی گریبانگیر بورژوازی فراهم کند. [یعنی نوعی دمکراسی نسبی یا ناقص بار دیگر بوجود آید]

(عبارات درون کروشه از حقیقت است.)

این سناریو که باب طبع نویسنده کمونیست است، مبنای تنظیم شعار و برنامه مبارزه ای عملی می گردد:

"مبارزه ای که کارگران ایران باید در آن بکوشند، دورنمای صلح را با دورنمای سرنگون ساختن رژیم اسلامی گره بزنند و برای سلب توان ستگری جنگی این رژیم، جنبش عملی قطع جنگ را با بسیج وسیعترین توده های معترض در مقابل او قرار دهند." [تأکیدات از حقیقت]

آنچه در این تصویر بیچوجه جایی ندارد، فاکتور مبارزه آگاهانه انقلابی و مسلحانه توده ای که حزب انقلابی پرولتاریا می باید در تدارک برپائی و رهبری با تمام قوا تلاش کند، است. حکما مبنای محاسبات و پیش بینی - هایش را فاکتورهای "موجود" قرار داده و حداکثر کارپیشنهادیش به طبقه کارگر، عکس العمل نشان دادن در برابر وقایعی "مقدر" است. شیوع ایده رفرمیستی "سلب توان ستگری جنگی رژیم" و پیش گذاردن شعار "قطع بیدرنگ جنگ" در شرایط ظهور مساعدترین فرصتها برای پیش رویهای انقلابی پرولتاریا، دلیلی تازه و بارز از این واقعیت است که حکما، نه آن تشکیلات رزمنده پرولتاریاست که تحت هر شرایطی و خصوصاً در اوضاع مساعد کنونی که قدرتهای امپریالیستی در گرداب بحران فرورفته، حکومت بورژواکمپرادوری اسلامی تاخرخره گرفتار تضادهای لاعلاج بوده، و نفرت عمیق و گسترده توده ها از رژیم بحداکثر وجود دارد؛ جنبش انقلابی را در میان مردم دامن زند، آگاهشان سازد، برای برپائی جنگ خلق متشکلشان کند و به یک معنی تحریک توده ها را در جهت انقلابی آگاهانه هدایت کند. و نه آن پیشتاز آگاه و روشن بین طبقه کارگر است که با هدایت پیروزمندان نه در مسلحانه توده ای بساط هیئت حاکمه را درهم بریزد، آنها را به سرکجه اندازد و در مقابل امواج سهمگین جنگ خلق هزارپاره شان کند و به این مفهوم، شکاف موجود درون حکومت را عمق بخشد. حکما این واقعیت را در سیاست و عمل خود بارها اعلام نموده و باز هم خواهد نمود. ●



# راه کارگر و تکذیب نامه اسحق شمیر!

الحق که اسحق شمیر "نامردی" کرد. او بجای اینکه تکذیب نامه اش را سر بسته و مثلاً از طریق حزب رویزیونیست اسرائیل بدست راه کارگرها برساند، آنرا درملاء عام درمقابل نمایندگان رسانه های گروهی سراسر جهان علنی نمود. این اقدام خصوصاً در موقعیتی که راه کارگر هنوز موفق به پاسخگویی به اعتراضات شدید کاخ سفید، دانمارک، ایتالیا، و... حتی اتحاد شوروی در مورد نظرات "تفرقه افکنانه" خود نگشته بود، ضربه ای بسیار سنگین بر اظهارات سیاسی راه کارگر وارد آورد.

درست دو هفته قبل از بر ملا شدن "روابط بنهانی" امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی و ماجرای ارسال اسلحه به ایران از هزارویک کانال غربی - فعلاً به کانال های شرقی کاری نداریم - راه کارگر در مقاله ای تحت عنوان "فتح نزدیک، سراب است!" چنین نوشت:

"رژیم... در عرصه سیاسی نیز هم در داخل و هم در سطح بین المللی در انزوای کامل قرار گرفته است." (راه کارگر، ۲۲ مهر ۱۳۶۵)

تأکیدات از حقیقت است) این اظهار نظر "تفرقه افکنانه" که بقصد جدا کردن حکومت کمپرادور اسلامی از پشتیبانان آشکار و پنهان امپریالیستش ابراز شده بود، دولت های مختلف با سرازیر کردن اخبار و اطلاعات و آمار و ارقام در نفی "انزوای کامل" رژیم خمینی پاسخ گفتند.

حالا مجسم کنید نویسندگان راه کارگر را - در شرایط بد روحی -، وقتیکه رنگ خانه شان بسدا درمی آید و رندی روزنامه های ۱۸ آذر ماه را بداخل می اندازد و می رود. راه کارگر - یها بانگرانی و کنجکاری تیتراها رازبیر ورو می کنند.

## اظهارات اسحق شمیر در کابینه اسرائیل

اخیراً نشریه راه کارگر، ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران در شماره ۲۱ خود، مورخه مهرماه ۶۵ مطابق با ماه عبری یکم در بخش پاسخ به نامه ها ادعا کرده است که:

"اسرار رژیم به تداوم جنگ با عراق، تجلی موردی این نیاز ذاتی به جنگ است و حتی اگر

رژیم تحت شرایطی ناگزیر از قبول آتش بس با عراق شود، در جنگ طلبی این رژیم تغییری حاصل نخواهد شد و در اولین فرصت مساعد لشکر - کشی برای صدور انقلاب اسلامی را از سر خواهد گرفت، کما اینکه سقوط فرضی عراق و سلطه ولایت فقیه بر آن کشور نیز که شکلی از پایان جنگ با عراق است، بهیچوجه بمعنی پایان جنگ بطور کلی و بمعنی پایانی بر جنگ طلبی ذاتی رژیم فقهان خواهد بود و همانطور که سردمداران رژیم بارهایی پرده عنوان کرده اند، با فتح عراق نوبت به اسرائیل و دیگر کشورهای خواهد رسید و جنگ تارفع فتنه از عالم ادامه خواهد یافت."

بدینوسیله بنمایندگی از جانب دولت اسرائیل، این اظهارات خلاف واقع و تفرقه افکنانه را محکوم کرده و اعلام می دارم که منظور ما از شرکت در توافقات کاخ سفید و رژیم آیت الله، بخاطر کمک های انساندوستانه به ملت دوست - آمریکا - و آزادسازی گروگانهای آمریکائی و اسیران اسرائیلی در لبنان بوده است. و مادر نوبت های مختلف محمولات اسلحه آمریکائی - اسرائیلی را بمقصد ایران ارسال داشته و نشان به آن نشانی که طبق گینزارش هفته نامه نیوزویک، کشتی های حامل سلاح به ایران در راه بازگشت میزان فراوانی پسته رفسنجان را با خود به همراه آورده و در عرض چند هفته قیمت پسته در بازار تل آویو به زیر نصف تنزل کرد! با احترام اسحق شمیر نخست وزیر

- رونوشت به سازمان ملل.

- رونوشت به کاخ سفید

- رونوشت به اتحاد شوروی.

در خبر است که نویسندگان راه کارگر، اینک به انتظار تلگراف اعتراضی حکومت آرژانتین - یکی از صادر کنندگان اسلحه آمریکائی به ایران - نشسته اند که در آن اتهام "تلاش جمهوری اسلامی برای سرنگونی دولت آلفونسین و برقراری ولایت فقیه در آن کشور" قویاً رد شده است. آخر، راه کارگر بیهوده همان بخش پاسخ به نامه ها نوشته بودند:

"ممانعت از جنگ افروزیهای تازه رژیم فقهان در مرزهای کشور، در حوزه خلیج فارس و

خاور میانه یا هر نقطه جهان - مثلاً آرژانتین! - جز با سرنگونی این رژیم، محال و غیر قابل تصور است." داخل گروه از حقیقت است اما اینگونه دست کل به آب دادنهای سیاسی رانه می توان بحساب بدقابالی نویسنده گمان راه کارگر گذاشت و نه اشتباه معرفتی و ناشی از کمبود اطلاعات کافی دانست. واقعیت آنست که جریانات رویزیونیستی همواره برای آماده کردن زمینه سازش و همکاری با هر نیروی مرتجع و موجه جلوه دادن این سیاست در مقابل توده های مردم، ماهیت و خصلت طبقاتی نیروها و تجربیات سیاسی را در پرده نگاه می دارند. برای راه کارگر و امثالهم مهم است که مردم به ماهیت کمپرادوری رژیم جمهوری اسلامی پسی نبرند، و این رژیم را بعنوان نیروئی که ذاتاً در مقابل تمام جهان و تمام نیروهای طبقاتی موجود در این جهان قرار گرفته و در انزوای کامل بسر می برد، بحساب آورند. بر همین مبناست که راه کارگر تصویری "بنیادریستی" و "منبیاوراء طبقاتی" از رژیم خمینی ترسیم می کند تا بدین ترتیب بتواند وجود "گسترده ترین صف اپسوزیسیون در سطح ملی و بین المللی" را در مقابل حکومت ایران "اثبات" نماید، و کارگران و زحمتکشان را به وحدت و ائتلاف با هر کس و ناکسی دعوت کند. ترویج سازش طبقاتی و ایجاد جبهه واحد وسیع با هر آنکس که سرسوزنی با "حکومت بنیادریستی خمینی" مخالفت میو، کار" راه کارگر" است.

حسن دیگر این شیوه تحلیل آن است که تحت شرایط معینی، مثلاً در صورت چرخش رژیم بسوی اردوگاه "سوسیالیستی"، همین "حکومت بنا - بارتیستی" می تواند موضوع وحدت و ائتلاف علیه نیروهای امپریالیستی غرب گردد. در قامسوس سوسیال امپریالیستی نام این اوضاع را "ظهور ترقیخواهی عینی" ارتجاعی ترین حکومتها نهاده اند. و ایضا، هنگامیکه برخلاف میل شوروی، چنین حکومتهایی بسوی غرب چرخش می کنند - نظیر جمهوری اسلامی در حال حاضر - بر این پروسه نام "پروسه سخ" می نهند.



# بحران در کاخ سفید

جمهوری اسلامی

ممنوعاً



ریگان به جریان کنتراس، دوکنگره بسراه افتاده و سرنخی هم با قضیه ارسال اسلحه به جمهوری اسلامی یافته است را مورد بررسی فزارضی دهیم. ولی اشاره به این نکته ضروری است که ظاهراً علت بالاگرفتن، دامنه دار شدن و تداوم جنجال کنفونی علیه سیاست های کاخ سفید، بواسطه فرصتی است که جناح مخالف کابینه ریگان برای عقب نشاندن زقینیب در مورد تاکتیک برخورد به مسئله نیکاراگسوا بدست آورده است. ارسال اسلحه به ایران تا حدمعینی در این ارتباط، نقش "پیراهن عثمان" را بازی می کند.

اما نکته اصلی این است که امپریالیستهای غربی، در چگونگی برخورد به مسئله ایران سیا-ستی چندگانه و اقداماتی را که شکل موقتی و مقطعی بخود گرفته، اعمال می کنند. این چندگانگی اگرچه تاکتیکی در خدمت استراتژی برگردن خلاء قدرت منطقه ای بسود بلوک غرب می باشد، اما خود بر تبا تقابلات و تضادهائی را در اردوی غرب بوجود می آورد. از طرف دیگر،

باشد. دعوا فقط بر سر این است که این میسره هوس انگیز - که چشیدنش کاملاً مجاز است - را چگونه باید بلعید. جنجال بر سر تاکتیک بلعیدن، ناتوجه به مجموعه تاکتیک های اتخاذ شده و مورد نیاز امپریالیسم آمریکادر منطقه و در شرایط مشخص جهان امروز است. مادراینجا از "جنجال در جنجال" می گذریم و مسئله نیکاراگوا و جدلی که بر سر کمک های دولت

استعفا دریا سالار پوین دکتر مشاور امنیت ریگان و برکناری معاون وی سرهنگ نورث، ظاهراً آتش افروخته بر سر مسئله ایران را - اشینگتن شعله ورتز ساخته است. بسیاری از محافل و کارشناسان سیاسی بورژوازی، این مسئله را به ریوائی و ترکیب تشبیه می کنند که فریبانیان عالیرتبه بسیاری خواهد داشت. رسانه های گروهی امپریالیستی با آب و تساب از سرهای نامعلومی یاد می کنند که فردا، تیغه کیوتین بحران در سید خواهد انداخت و واقعیت چیست؟ آیا سرنوشتی شبیه به نیکسون در انتظار ریگان و کابینه اش است؟

چنین تصویری بمعنای مجرد کردن موقعیت امپریالیسم آمریکاو دولت ریگان از اوضاع کلی جهان امپریالیستی و منافع مشخص بلوک جنگی غرب در پیروسه تدارک جنگ نوین تجدید تقسیم جهان است. واقعیت آن است که از دیدگاه منافع اساسی امپریالیسم یانکی، ریگان و مشاورینش "گناه کبیره ای" مرتکب شده اند. مقوله ایران، آن میوه ممنوعه نیست که هر کس در سد چشیدنش برآید، مستحق اخراج از بهشت

## کاخ سفید . . .

سربهم سائیدن دوبلوك جنگی غرب و شرق و متحدان و دست نشاندهگان در منطقه، آنچنان تناسب فوآئی را ایجاد نموده که برداشتن هرکام - اتخاذ تاکتیک - در قبایل هر یک از حلقه - های زنجیر منطقه را به موضوع جدل و نزاع - حتی در میان نزدیکترین متحدان - مبدل می سازد. هراس از اشتباه آمیز بودن یک تاکتیک، و ترس از نتایج منفی آن در منافع کلی امپریالیستهای غربی و مشخصاً آمریکاییست که سیل انتقاد رایجی کاخ سفید روانه ساخته است. برخی مخالفان سیاست "دیپلماسی پنهانی" ریگان - چه در حزب دمکرات و چه جمهوریخواه می گویند که شناخت رئیس جمهور یا مشاوران نزدیکش از اوضاع ایران و جناح بندیهای درون جمهوری اسلامی ذهنی گرایانه بوده و استوار بر حدسیات است، و بر مبنای حدسیات نمی توان سیاست و نقشه و تاکتیک پیروزمند تدوین نمود. اینها مطرح می کنند که تفسیم هیئت حاکمه ایران به "میانه رو" و "رادیکال" کاری نابخردانه است زیرا بزاین واقعیت برده می افکنند که سران جمهوری اسلامی تحت فشار اوضاع و از سر درماندگی و استیصال و مشخصاً بواسطه نیازهایشان در جنگ خلیج دست گدائی بسوی غرب و ایالات متحده دراز کرده اند. و چنین حکومتی ممکن است کاسه گدائی خود را از سوی غرب بطرف شرق بچرخاند گروهی نیز تضادهای مقابل پای کشورهای دست - نشانده عربی را مدنظر دارند و چون مسئله برقراری اتحاد مستحکم منطقه ای بین ایران و دولتهای عرب منطقه را در مقطع کنونی امکان پذیر نمی بینند، بر این اعتقادند که تجدید رابطه با جمهوری اسلامی و نتیجتاً تقویت نسبی حکومت تهران به امر ثبات و استحکام دست نشاندهگان منطقه ای جهان غرب ضربه می زند. در مقابل، ریگان صراحتاً اعلام می کند که اوضاع طوری است که دیر چینییدن ما می تواند یعنی از دست دادن ایران باشد.

اما علیرغم وجود این اختلاف نظرات و نیز تاکتیک های چندگانه، اردوی غرب بمثابة یک بلوک جنگی واحد بروی چند نکته اصلی اتفاق نظر دارد:

۱) پشتیبانی کامل از رژیم های کمپرادوری دست نشانده غرب در کشورهای خاورمیانه و تلاش مشترک برای حفظ ثبات آنها، ۲) سودجویی از جنگ خلیج برای محکمتر کردن جای پا در منطقه، عقب نشاندن بلوک سوسیال امپریالیستی و پرکردن خلاء های موجود، ۳) کوشش برای برقراری یا تداوم سطح معینی از روابط اقتصادی - سیاسی با رژیم خمینی در عین استفاده از اهرم های فشار بر حکومت تهران با دورنمای بلعیدن ایران در یک فرصت معین تاریخی.

توافقات درونی هیئت حاکمه آمریکا نیز بروی این مجموعه اقدامات استوار بوده و هست. آنچه مخالفت خشکینان و وسیعی را علیه سیاست برملا شده کاخ سفید برانگیخته - گذشته از جوانب تبلیغاتی و عوامفریبانه آن که برای خنثی کردن اثرات تناقض آشکار میان اقدامات پنهانی دولت ریگان و تبلیغات و جوسازیهای "ضد تروریستی" یانکی ها در ذهن پایه های اجتماعیشان انجام می پذیرد - نتیجه قسمد گذاشتن ریگان و مشاورانش خارج از حدود مرز تاکتیکی مورد توافق است. کاخ سفید، "پرنسیپ" مورد قبول هیئت حاکمه را خدشه دار کرده و بدین علت باید "تنبیه" شود. اما از طرف دیگر، این تنبیهات باید طوری انجام گیرد که حتی المقدور کوچکترین لکه ای بر او نیفتد. جنگی رئیس جمهور باقی نماند. آخرین رئیس جمهور قرار است نقش رهبری او گسترده است. ای غرب را بر صحنه تدارک جنگ تجدید تقسیم جهان بعهده داشته باشد. سراسر ۶ ساله گذشته بروی این نقش سرمایه گذاری شده، کار شده تا افکار عمومی را حول مقبولیت این دلتک هالیوودی شکل دهند. طی این سالها، ریگان به مظهر احمیای "عظمت آمریکای شماره یک" تبدیل گشته، و قاطعیت و استفاده بی تردید از نیروی قهر را برای سرکوب دشمنان منافع ملی، به روحیه و نگرش افشار بسیاری از مردم آمریکابدل ساخته است. اما حالا، در عرض ۲۴ ساعت، با آشکار شدن ارتباط پنهانی میان کاخ سفید و یکی از همان "دشمنان منافع" بیکباره همه این چهره سازیها زیر سؤال رفته و مقامات عالی رتبه ایالات متحده را به چاره جوئی واداشته است. اینها می گویند:

## منتشر می شود:



## اثر: باب آواکیان

- صدر کمیته مرکزی

حزب کمونیست انقلابی - آمریکا

## یادداشت‌هایی . . . .

در این شرایط نه تنها پراکندگی، عدم تصمیم‌گیری واحد و تردید و تزلزل در میان طراحان و فرماندهان قوای نظامی رژیم شایع می‌گردد، بلکه حتی در صورت توافق به تهاجمی گسترده در جبهه‌ها، آنها را با احتمال و خطر شکست جدی روبرو می‌سازد.

اوضاع کنونی مساعدترین فرصت‌ها را برای برداشتن گام‌های مهم در جهت انجام سازمان‌نظمی، ارتقای آگاهی انقلابی و حرکت در راه پدارك و برپایی جنگ انقلابی علیه حکومت بورژواکامپرادور اسلامی فراهم آورده است. کارگران پیشروی، کمونیست و جوانان انقلابی می‌باید از فرصت بدست آمده و فرصت‌های محتلی که بدنیال خواهند داشت حداکثر استفاده را برای سریع و توسعه فعالیت انقلابی در سطح جامعه و در عرصه‌های مختلف بنمایند. امر سازماندهی افشاکاری همه جانبه سیاسی در میان توده، و ایجاد هسته‌های آگاه‌گروزمجوی کمونیستی - سول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، که بر راستای جنگ درازمدت توده ای به بسیج ویرانگیختن توده‌های کارگرواقشار زحمتکشان می‌پردازد، می‌باید شتاب یابد. اجرای تمامی رهنمودهای عمومی مبارزاتی از تهیه و پخش تراکت و شناسنامه گرفته تا شعارنویسی حول سرنگونی قهری رژیم جمهوری اسلامی و برپایی جنگ خلق، و نیز مجازات جاسوسان و عوامل رژیم ویران - انگیختن توده‌های انجام مداوم اینگونه اقدامات رومی توان و بپایدتشدیدنمود. امکانات فرار جوانان عاصی از جبهه‌های جنگ بواسطه تشدیدتضادهای درونی ارتجاع حاکم و تأثیرات این اوضاع برجسته هافزونی یافته است. باید از

این اوضاع مساعدبهره برد. جوانان انقلابی نه تنها می‌باید از خدمت زیر پرچم رژیم کمپرادوری - رپیچی‌کننده، بلکه باید با سلاح برای دامن زدن به جنگ انقلابی به صفوف مایپوسته تحت پرچم ظفرنمون اندیشه مائوتسه دون متشکل شوند. این یگانه پرچم راستین رهائی پرولتاریا و خلق‌های ستمدیده است. هر کمونیست انقلابی می‌باید این پرچم را در برابر چشمان مردم مبارز و در مقابل بایبیراهه‌های بارها امتحان شده بورژوا فرمیستی و رویزیونیستی به اهتزاز در آورد.

کارگران پیشروی انقلابی و کمونیست‌های اصل می‌باید حساسیت اوضاع را درک کنند، وظایف پیشروی را با تمام قوا عملی سازند و طرق مبارزاتی که توسط جناح‌های مختلف بورژوازی در مقابل توده‌ها گشوده می‌شود را سد نمایند. در این مسیر می‌باید با اگونومیسم و انحلال اصول کمونیسم در هر شکل مبارزه نمود و در جهت تحقق هر چه سریع‌تر وظیفه عاجل کمونیست‌ها در این دوره یعنی تشکیل حزب پیشامنگ پرولتاریا حرکت نمود. اگر به این امر بی‌تابه و وظیفه‌ای حیاتی و مبرم نگاه نشود، اگر کارگران انقلابی و پیشروان کمونیست هرازگامی دچار لغزش‌های اگونومیستی و عطف توجه بمسائل فرعی مبارزاتی گردند، و حتی اگر برای لحظه‌ای نگاه خویش را از ستاره قطبی انقلاب برگیرند و به نظاره وقایع خرده ریز اطراف مشغول شوند، دقیقاً همان لحظه و تمام فرصت‌های نهفته در آن را از دست خواهند داد و کماکان در پشت سر وقایع تعیین‌کننده لنک خواهند زد.

وقایع جاری و تحولاتی که در پیش است، دست عرصه بین‌المللی را در شکل دهی و هدایت روندهای جاری، به روشنی آفتاب در مقابل حتی کوراندیش‌ترین افراد قرارداده

است. لیکن برداشت نادرست از اوضاع جهانی موقعیت قدرتهای امپریالیستی و امکانات و محدودیت‌هایشان در شرایط بحران حاد کنونی سیستم سرمایه‌مالی، نتایج بسیار مهلک تری از محدودنگری به وقایع در عرصه ملی ببار خواهد آورد. اگر توده‌های ستمدیده در نگاه به عرصه بین‌المللی فقط عرصه‌کشی‌های "مولناک" این یا آن ابرقدرت جهانی را ببینند و "اقتدار مطلق" دول امپریالیستی در اعمال سلسله بر سر اسر دنیا و کنترلشان بر هر جنبیده و جنبشی را نتیجه بگیرند، انفعال و رخوت و روحیه تسلیم طلبی در میانشان شیوع خواهد یافت، و این خطر بیست جدی.

این رسالت کمونیست‌های انقلابیست که نه تنها توخالی بودن عرصه‌های امپریالیستی، بلکه ببر کاغذی بودن امپریالیستها و مرتجعین را - خصوصاً در شرایط بالاگرفتن شعله‌های سوزان بحران سیستم جهانی - به مردم نشان دهند، و بروز فرصت‌های عظیمی که رشد تضادها و تناقضات و رقابت شدید دو بلوک جنگی غرب و شرق در مقابل پرولتاریا و متحدان ستمدیده اش مینهد را به آنان گوشزد کنند. باید به توده‌ها نشان داد که مشغول گشتن بیش از پیش قدرتهای امپریالیستی رقیب به تضادهای مابین خود، و محدودیت تحرک و مانور همی آنها - خصوصاً در نقاط گرمی جهان نظیر منطقه خلیج و ایران - یعنی ظهور و رشد امکانات و فرصت‌های مساعد برای دامن زدن به جنگ انقلابی و تداوم و گسترش آن در این نقاط. مردم را باید باروحیه جنگاوری و اتکاء به نیروی خود، و با نگرش غلبه بر کلیه امپریالیستها و مرتجعین و حرکت بسوی کمونیسم جهانی تربیت نمود و آگاه ساخت. نبردهای عظیمی که در پیش است، جنگاورانی با چنین روحیه و نگرشی را طلب می‌کند. ●

رفقا! بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رادرهسته ها و  
محافل مخفی پیشروان جنبش کارگری و کمونیستی تبلیغ  
کنیدوبه بحث گذارید.



بیانیه  
جنبش  
انقلابی  
انترناسیونالیستی

اول مه ۱۹۸۴  
۱۱۱ رنیهشت ۱۲۴۲

آدرس  
جنبش انقلابی  
انترناسیونالیستی

BCM RIM  
LONDON  
WC1N 3XX,  
U.K.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079

40052

GOTEBORG

SWEDEN

رفقا!

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی، ایدئولوژیک  
و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید،  
از طریق مطمئن و با حفظ و رعایت اصول امنیتی بامقر  
سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس  
برقرار کنید،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و  
جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید،  
این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد  
گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی ابدیده گردد!